111
79

Кол жазмалар фондусу
Инв. № 43



111
79

نعت سید المرسلین صلی اللہ علیہ وسلم

شکر حق را کہ پیشوا داریم — پیشوائی چو مصطفے داریم
بہتر و بہتر و کزین ہمہ — سرور خاتم نکین ہمہ
او شریعت بیان کند مارا — او طریقت عیان کند مارا
صلوات خدای بروی باد — تا بروز جزا پیاپی باد
امت او دوستدار و یم — دوستدار چہار یار و یم
چون ابوبکر و عمر و عثمان — مرتضی دان علیہم الرضوان
رحمت حق نثار یارانش — باد بر جملہ دوستدارانش

آغاز کتاب مستطاب و اعتذار از جانب مصنف

ای مصلی بیا طہارت کن — خانۂ دین خود عمارت کن
چون بیاری طہارت ظاہر — باطنت نیز حق کند طاہر
آن طہارت کہ قسم جسم آمد — طاہرت را ہمہ قسم آمد
آن بغسل و وضو چو پاک کنی — آب اگر نیست قصد خاک کنی
شرح این ہر سہ نوع را گویم — زانکہ چو کان شرع را گویم
از طہارت فریضہ و سنت — بر تو خوانم روان بی منت

بس بیان نماز روزه کنیم — توشهٔ عمر پنج روزه کنیم

آبدست نماز باید کرد — دل مقام نیاز باید کرد

روز محشر که جان گداز بود — اوّل پرسش از نماز بود

بس مکن در نمازها تقصیر — تا دران روز باشدت توفیر

خود ثنائی چو بس نکو گفته است — در معنی نگر که او سفت است

غم دین خور که غم غم دین است — همه غمها فروتر از این است

غم دنیا مخور که بیهوده است — هیچکس در جهان نیاسوده است

من بعجز و قصور معترفم — نه چو نادان احمق و خرفم

پیش ازین گفته اند اهل سلف — عذر من صنّف قد استهدف

لیک بر قدر خویش کوشیدن — به ز بیکاری و خموشیدن

من بقدر مجال کوشیدم — فقه را برد نظم پوشیدم

نکنم عیب اگر تو بتوانی — که در و حلهٔ و بپوشانی

اسب تازی اگرچه به تازد — لاشه خر خویشتن نیندارد

صد و هفتاد بیت ده باب است — لایق روزگار اصحاب است

موجز دل پذیر افتاده است — لاجرم بی نظیر افتاده است

این ترا یاد کار از شرف است | نام او در جهان بهر طرف است
از بخارا ست مولد و منشش | وز خراسان علوم مکتبش
یا الٰهی بده تو توفیقم | راه بنمای سوی تحقیقم

باب اوّل در بیان وضو و این مشتملست بر چهار فصل فصل اوّل در بیان فرائض وضو

در صباح و رواح و لیل و نهار | در وضو نیست جز فریضه چهار
شستن روی ست مسح سر ست | شستن پای نیز معتبر ست
ربع سر مسح فرض باید دید | لازمش هیچ و فرض باید دید

فصل دوم در سنتهای وضو

سنت آب دست ده باشد | هر که دانست مرد ره باشد
شستن دست پیش مسواک ست | نام حق گفتن از دل پاک ست
مضمضه مسح گوش و استنجا | بسه کرّات شستن آید
نیز انگشت پای تخلیل | سنت آید ز مصطفی دیگر
باز تخلیل لحیه استنشاق | گفتم انجمله را علی الاطلاق
عضو اگر تر کنی روا بود | راندن آب جز خط

فصل سوم در مستحبات نماز

در وضو شش ز مستحبات است — نیت و زان سپس موالات است
همه سر مسح و وانگهی ترتیب — بمیامن بدایت از تأدیب
گر تو هیچ از سر عمل گیری — مسح کردن ازین قبل گیری

فصل چهارم در مکروهات وضو

آب اندر دهان در بینی — بکف چپ کراهیت بینی
آب بر روی سخت بر کردن — عورت خویش را نظر کردن
خیوه در آب هشتن از عمدا — سخن اندر مقام استنجا
ور تو بینی براست افشانی — درمیان کراهیت مانی
هر که این شش کراهیت داند — دایم اندر رفاهیت ماند

باب دوم در بیان شکننده های وضو

تلو پیش پس عیان گردد — آبدست ترا زیان گردد
این بدکان ز پیش بود — که وضو هم بجای خویش بود
گر خون چون روان همی باشد — قی کنی پر دهان همی باشد
موجب تکیه زده وضو شکند — تکیه بر خواب هیچکس نکند

قهقهه در نماز بیهوشی | باز دیوانه کی و مدهوشی
هر کرا شد مباشرت فاحش | فرج بر فرج وار در باشش

باب سوم در بیان غسل و آن مشتملست بر سه فصل فصل اوّل در بیان فرایض غسل

هر که با دانش و تمیز بود | فرض در غسل او سه چیز بود
آب در بینی و دهان کردن | بر همه عضو خود روان کردن

فصل دوم در سنتهای غسل

سنت غسل جملگی پنجست | یاد کبرش که بهتر از گنجست
شستن دست فرج باید پیش | دور کردن نجاست از تن خویش
پس وضو ساختن ز بهر خدا | شستن تن سه بار سر تا پا
آن زنانی که موی را بافند | شاید آن موی را نه بشکافند
در تهِ مو چو آب را رانند | بافته خشک همچنان مانند

فصل سوم در بیان مقدار آب وضو و غسل

مکن اسراف ماء مجّانی | چون ولاتسرف فرا همی خوانی
تلف آب چون روا نبود | تلف عمر مدام چیش بود

در وضو کن به نیم من استنجا	دار مرد ست و روی نیم من را
بس بدان نیم من که میماند	پای شوید هر آنچه میماند
همچنین گیر غسل را تعلیم	بر سر خویش ریز دو من نیم
هست این احتیاط در خانه	گر بود آب تو به پیمانه
ور تو ای خواجه بر لب جوئی	نیست اسراف هر چه میشوئی

باب چهارم در بیان آنچه غسل را واجب میکند

گر تو خواهی که شرع آموزی	بایدت جد جهد دل سوزی
آنچه از وی سوال خواهد بود	نسزد گر ملال خواهد بود
در طلب کردن حقیقت کار	از خدا شرم دار و شرم مدار
غسل از پنج چیز فرض شود	بر زن و مرد هیچ و قرض شود
چون شود پاک زن ز حیض و نفاس	غسل واجب شود بشرع قیاس
هر زنی را که کم شود ایام	غسل باید بهر نماز مدام
مرد را چون ذکر چنان کردد	که در اندام زن نهان کردد
غسل واجب شود بجنابت هم	بر زن و مرد ای مدار کرم

موجب تیمم زده و ضو شکستم در بیان تیمم

چار چیز است در تیمم فرض — امید هم مر ترا بدانش عرض
نیت و قصد خاک ای سرور — خاک از جای پاک ای مهتر
نیت این است اگر نمیدانی — که نمازم مباح گردانی
چون زدی هر دو پنجه را بر خاک — بس بمالش بروی تا شوی پاک
بس دگر بار پنجه زن در حال — هر دو ساعد بمسح فقین بمال
در تیمم فریضه این چار است — که ترا زین چهار ناچار است
نزد ما شرط هست استیعاب — در تیمم تو نکته را در یاب
هر چه آن ناقض وضو باشد — ناقض اندر تیمم او باشد
وانکه قادر شود بآب طهور — زو شود در زمان تیمم دور
هر که میلی ز آب دور بود — این تیمم وی را طهور بود
ور بود آب کمتر از میلی — نیست در مار و ایمنش قیلی
میل در شرع نلث فرسنگ است — که ترا دانش ست و فرهنگ است
نلث فرسنگ بود چهار هزار — از قدمهای مرد خویش شمار

باب ششم در بیان فریضه های نماز

هر که او طالب لطیفه بود — مقتدایش الخ

او در اسلام صوفی و صفا — در شریعت وفی هم وافی
بشنو از من بیان مذهب او — زانکه صافی ترست مشرب او
ضبط کن این شش و شش فریضه کنون — شش درون نماز شش بیرون
تا نماز تو با نوا گردد — فرض نفلت همه روا گردد
آنچه بیرون کنون ترا وضوست — عرض دارم که موضع غرض است
نیت است طهارت و تکبیر — پوشش عورت مکان طهیر
غم اسلام بایدت خوردن — روی هم سوی قبله آوردن
شش دیگر در اندرون نماز — فرض گیر و نماز کن به نیاز
آن قیام و قراءت است رکوع — قعدهٔ آخرین سجدهٔ خضوع
پس برون آمدن فریضه شناس — از نماز ایمد از عقل و قیاس

فصل دوم در بیان واجبات نماز

واجبات نماز هفت است — زانکه از مصطفی چنین رفته
مرد قاری فاتحه ضم سورهٔ قرآن — در دو اول از فریضه بخوان
غسل یک اند رتطوع و سنت — سوره با فاتحه بکن ضمت
موجب سهو زینش چو اولین باشد — سوره با فاتحه قرین باشد

در بلندی بلند باید خواند — آنچه پست ست پست باید خواند

قعدهٔ اول از وجوبات ست — باز در آخرین تحیات ست

نیز در وتر شد قنوت عیان — باز تعدیل جملهٔ ارکان

لیک در عید واجب افزاید — زانکه تکبیر عید میباید

فصل سوم در بیان سجدهٔ سهو

سجدهٔ سهو با تلاوت هم — واجب آید باتفاق امم

داند آنکس که حسبتی دارد — واندرین باب نسبتی دارد

سجدهٔ سهو را بیان کردن — وانچه مشکل بود عیان کردن

گر کسی فرض را کند تاخیر — یا کند ترک واجب از تقصیر

سجدهٔ سهو را چو ساز کند — جبر و نقصان آن نماز کند

ای مصلی بهر دو دست سلام — گوئی وانکه بیار سجده تمام

اینچنین ست مذهب نعمان — او به تقوی چو بود [illegible]

علما کو را دو سجده بس است — شرع آموز اگر ترا [illegible] ستم

شش [illegible] مهتدی باشد — سهو او سهو مقتدم دو [illegible] را داند

سنت خاص که سهو افتاد ست — سجدهٔ سهو او نه معت این [illegible]

سهو او را امام برگیرد | طاعتش را خدای بپذیرد

فصل چهارم در بیان سنت های نماز

سنت اندر نماز آمد بسی | ده از آن قولیست ده فعلیست

آنچه قولیست هست استفتاح | بعد ازان در اعوذ گشت و فلاح

زان پس تسمیه ست آمین ست | سمع الله گفتن ازدین ست

سمع الله امام بردارد | مقتدی ربنا لک آغازد

باز تکبیر در رکوع و سجود | نیز تکبیر در هبوط صعود

فاتحه در دوی اخیر از فرض | گیر سنت ولی مگیر از فرض

پس برون آمدن بلفظ سلام | نزد ما سنت ست در اسلام

سنتهای فعلی نماز

سنت فعلی در نماز ده ست | یاد گیرش اگر ترا شره ست

واجبات [illegible] | نیز در جای سجده دارد عین

فاتحه ضم سوره و [illegible] | بنهی زیر ناف بهر ادب

[illegible] | دست بر سینه به

[illegible] | پشت هموار دار

سجده آرید درمیان دو کف | شکم از ران دور دارا ز دف
نیز بر پای جهد نشسته کنی | سر انگشت سوی قبله کنی
باز گردان تو روی وقت سلام | بر یمین یسار خویش تمام
گر کسی بر تو شبهت اندازد | مستحب از سنت اندازد
ای دلت پر ز نور از حکمت | مستحب دور نیست از سنت
بعد ازان هر چه هست آداب است | یاد گیرش که نسخه کمیاب است

در بیان سنتهای فرایض شبانروزی

آنچه فرض است در شبانروزی | هفده رکعت بود گرا موزی
دو بصبح چهار پیشین است | چار در وقت عصر تعیین است
سه بشام و چهار در خفتن | زین نکوتر نمیتوان گفتن
وتر از واجبات میدارند | بر همه واجبست بگذارند

در بیان سنتهای شبانروزی

علما گفته اند بی شبهت | هست سنت دوازده رکعت
شش بپیشین گذار دو بسجر | دو پس از شام دو بخفتن یاد
سنت خالص صلواة این است | آنچه هست از مؤکدات این است

غیر ازین هرچه هست نافله است | خوجهٔ ما امیر قافله است

در تبیان روزهٔ ماه شریف رمضان

نیست در حکم شرع اگر دانی | روزه جز قهر نفس شهوانی
از جماع و شراب دور شدن | وز همه خوردنی فتور شدن
فرض دان جمله روزه را نیت | تا بیابی ز روزه امنیت
نیت روزه گر ادا نبود | در قضا جز بشب روا نبود
لیک مرد تقی و نوافل را | تا به پیش از زوال هست روا
همچنین گر خلل طلب نکنی | نیت روز جز بشب نکنی

مگس و پشه در گلو چو پرید | نیست نقصان در روزهٔ تو پدید
گر کسی را زده حجامت کرد | می نشاید ورا ملامت کرد
نمک و سرکه در دهان بچشید | روزه باقیست گر فرو نکشید
روزه باقی بود ولی مکروه | در کراهت مباش بی اندوه
[illegible] بسیج روغن و سرمه | بر سر چشم نیست جرمه
[illegible] ز بهر طفل میخایند | علما اندرین چه فرمایند
[illegible] ضرورت بود روا باشد | با ضرورت چنین خطا باشد

بفراموشی ار کنی خوری
هست هر دو تراهنی و مری

روزهٔ تست همچنان بامی
گر تو سیری و گر تو مشتاقی

ور بقصد درست خوردن کارت
لازم آید قضا و کفارت

گر خوری آنچه از غذا نبود
بر تو لازم بجز قضا نبود

همچو سنگ و کلوخ آهن و روی
نبود زین قبل سر شوی

در تطوّع اگر شروع کنی
بس رجوع از برای جوع کنی

تا توانی ادا شش باید کرد
نزد نعمان قضاش باید کرد

در بیان کفّارت روزه

گر کسی قصد کرد در خوردن
بنهاری مجامعت کردن

شصت مسکین طعام باید داد
یا یکی بنده کردنش آزاد

یا دو مه روزه را بپای دار
تا شوی از حیات برخوردار

خاتمة الکتاب

از برای تو این قدر گفتم
یاد گیرش که مختصر گفتم

هر که این را بصدق برخواند
واجب فرض و نفل را داند

نود و نه برفت شصد سال
از وفات رسول تا امسال

نیمهٔ از جمادی الاوّل بود کین نظم کنت مستکمل
رحمت حق نثار خواننده باز گوینده رساننده

تمت تمام

بسم الله الرحمن الرحیم

بدان اسعدک الله فی الدارین این کتابی است در بیان معرفت ایمان و اسلام و نماز و روزه و حج و زکوة و طهارت و فرض و واجب و سنت و مستحب و مباح و محرم و مفسد احکام و ارکان و این کتاب بر چهار فصل بنا نهاده شد تا مبتدیان را پسند آید بود

فصل اوّل در بیان معرفت ایمان اگر پرسند که اصل ایمان چیست جواب بگو که عطای باری تعالی است و سر ایمان کلمهٔ طیبه گفتن است اگر پرسند که تن ایمان چیست جواب بگو که پنج وقت نماز گذاردن است اگر پرسند که دل ایمان چیست جواب بگو که قرآن خواندن است

در خبر است که لکل شئی قلب و قلب القرآن یٰسین یعنی هر چیزی را
دلیست و دل قرآن سورهٔ یٰسین است هر چه کاهی که سه دل جمع
شود دعا اجابت است اوّل دل قرآن دوم دل بندهٔ مؤمن
سوم دل شب اگر پرسند که نور ایمان کدام است جواب
بگو که راست گفتن است و تاریکی ایمان دروغ گفتن است و تنگی
ایمان بی نماز بودن است و حلاوت ایمان پاکیزه بودن است
و حکم ایمان درمیان خوف و رجا بودن است و شریعت ایمان حلال
و حرام دانستن است و بزرگی ایمان ذکر خدا تعالی بسیار
گفتن است حضرت حقسبحانه و تعالی در قرآن مجید خود میفرماید که

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکرة و اصیلا
معنی وی چنان باشد که ای آن کسانی که ایمان آورده اید بخدای
تعالی یاد کنید او را روزانه و شبانگاه اگر پرسند که
پوست ایمان چیست جواب بگو که شرم است اگر پرسند که
میوهٔ ایمان چیست جواب بگو که روزه است و تخم ایمان
علم است و کمال ایمان صبر است و برگ ایمان

ومغز ایمان دعاست و بیخ ایمان اخلاص ست و وطن ایمان دل
بندهٔ مؤمنان ست اگر پرسند که الله تعالی ایمان را
از چه چیز آفریده ست جواب بگو که از نور خود نش آفریده ست و روح
و روح انبیا را از نور محمد علیه الصلوة والسلام آفریده ست و
اگر پرسند که تو در ایمانی یا ایمان در تست جواب بگو که من با
ایمانم و ایمان با من ست و من مؤمنم و ایمان صفت من ست
اگر پرسند که ایمان بر چند نوع ست جواب بگو که بر پنج
نوع ست اول ایمان متبوع ایمان فرشتگان ست دوم ایمان
معصوم ایمان پیغمبران ست سوم ایمان مقبول ایمان مؤمنان ست
چهارم ایمان موقوف ایمان مبتدعان ست پنجم ایمان مردود
ایمان منافقان ست اگر پرسند که ایمان چیست
جواب بگو که الایمان اقرار باللسان تصدیق بالقلب
یعنی ایمان اقرار کردن ست بزبان و استوار داشتن ست
بدل که خدای تعالی یکی ست و بحقیقت پادشاه همه
و محمد رسول علیه الصلوة والسلام پیغمبر

برحق ست اگر برسند که ایمان آوردن برچند نوعست
جواب بگو که بردو نوع ست اوّل ایمان مجمل دوم ایمان
مفصّل اگر برسند که صفت ایمان مفصّل چند ست
جواب بگو که هفت ست آمنت باللّٰه وملائکته وکتبه و
رسله والیوم الآخر والقدر خیره وشرّه من اللّٰه تعالی والبعث
بعد الموت یعنی ایمان آوردم من بخدای عزّوجلّ که خدا تعالی
یکی ست دوّم ایمان آوردم من بفرشتگان وی یعنی فرشتگان
برحق اند وآفریدهٔ اویند سوّم ایمان آوردم من بکتابهای وی
چهارم ایمان آوردم من برسولان وی پنجم ایمان آوردم من
بروز قیامت یعنی بدانی که قیامت آمدنی ست درآمدن
قیامت شکی نیست ششم ایمان آوردم من بتقدیر خدای تعالی
بدانیکه تقدیر نیکی وبدی همه از خدای عزّوجلّ هفتم ایمان
آوردم من ببعث یعنی زنده کردن بعد از میرانیدن حق ست
وراست ست یفعل اللّٰه ما یشاء ویحکم ما یرید اگر برسند که صفت
ایمان مجمل چند ست جواب بگو که چهار ست آمنت باللّٰه وکما هو

باللہ کما ہو باسمائہ وصفاتہ وقبلت جمیع احکامہ وارکانہ
یعنی ایمان آوردم من بخدای تعالی وبنامہای وی وبصفتہای
وی وقبول کردم دین مسلمانی را آنچہ در وی ست وبیزارم از کفر
وکافری وخدا از وی بیزار ست اگر پرسند کہ فرایض
ایمان چند ست جواب بگو کہ چہار ست اول خدای تعالی را شناختن
دوم بخدای تعالی ایمان آوردن سوم ایمان را بخود بردن چہارم
ایمان را نگاہ داشتن ست در عوارف آوردہ ست کہ دانستن
احکام وارکان اسلام مہمات ست تا اگر کسی احکام وارکان ایمان
نداند ہر عبادتیکہ کند از نماز وروزہ وحج وزکوۃ روا نباشد
ودر جامع الکبیر آوردہ ست کہ اذا استوصفت المرءۃ
البالغۃ احکاما من التوحید فلم تصف تبین من زوجہا وان حکمنا
بصحۃ النکاح بظاہر الاسلام معنی وی چنان باشد کہ زنی عاقلہ و
بالغہ را از صفت ایمان پرسیدہ شود گوید کہ نمیدانم از شوہر جدا
کردد وبروی حرام افتد اگرچہ نکاح او پیش ازین بظاہر
اسلام درست بودہ باشد ودر مستوفی آوردہ ست کہ

شخصی گوسفندی خرید که احکام ایمان را آن گوسفند نمیداند
از اهل کتاب بنیت جمع کشتن بآن گوسفند حرام باشد مولی را
باید که اول احکام و ارکان ایمان را بیاموزد و آنگاه روا کرده و
در محیط آورده است که اگر قصاب احکام و ارکان ایمان را نداند
ذبح کرده او حرام باشد نشاید خوردن و در خلاصه آورده
است که مولی را واجب است که بنده گان خود را احکام و ارکان
و نماز و روزه بیاموزد و قرآن مقدار یکه نماز بدان روا است بیاموزد
و نیز واجب است با اهل خود و محارم خود را چون مادر و خواهر و دختر
و زن خود را احکام شرعیه بیاموزد که پیغمبر علیه السلام
فرموده اند که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی هر یکی
از شما بمنزله شبانید و هر یکی از شما پرسیده خواهد شد از رعیت
خود یعنی از اهل و فرزندان خود اگر پرسند که واجبات ایمان
چند است جواب بگو که دوازده است اول باعلما صحبت داشتن
دوم از منافقان دور بودن سوم تشنه را آب دادن چهارم بیمار را
پرسیدن پنجم که خدای در رویش را شفقت نمودن شش

فرزندان خود را اسلام آموختن هفتم اهل عیال خود را نماز
آموختن هشتم دست بر سر یتیمان مالیدن نهم مرده شویی
کردن دهم سنگی که بر سر راه باشد دور کردن یازدهم زیارت پدر و
کردن دوازدهم طواف حج کردن اگر پرسند که حکم ایمان
چند چیز است جواب بگو که دو چیز است یکی دنیوی و آن دیگر
اخروی اما حکم دنیوی ایمان امان شدن نفس و مال
است هر کسی که ایمان آرد نفس او و مال او از کشتن و تلف
کردن محفوظ میماند بحکم شرع که اگر کسی بغیر حق بکشد وی را
بقصاص کشته میشود و اگر زنا کند وی را سنگسار کرده
میشود اما حکم اخروی ایمان نجات است از آتش دوزخ و رسیدن
به نعیم بهشت و مشرف شدن بدیدار حق تعالی که اجل
نعیم است اللهم ارزقنا اگر پرسند که شرایط ایمان چند است
جواب بگو که هفت است اول ایمان بغیب آوردن یعنی پیش از انکه
عذاب خدای تعالی را ببیند و اگر بعد از معاینه دیدن عذاب ایمان
آرد آن را ایمان یاس گویند و ایمان یاس مقبول نیست

نیست چنانکه گفتند که هر کس را از مؤمن و کافر در وقت موت
مقام او را از بهشت و دوزخ می نمایند و مؤمن را گویند اگر کافر
مردی جای تو این بود که از دوزخ است حالا آنکه با ایمان
میروی از عالم مقام تو این موضع است از بهشت تا بجا طلب
جمع و با آسایش باشد و کافران گویند که اگر تو مسلمان بودی
مقام تو این بود که از بهشت است حالا آنکه از این عالم بکفر
میروی مقام تو این موضع است از دوزخ در بند پشیمان باشد
دوم علم غیب را خاصهٔ خدای تعالی دانستن سوم بهشت و دوزخ
را نادیده کردن چهارم حلالهای خدا تعالی را حلال
دانستن پنجم حرام های خدای تعالی را حرام دانستن و اگر شخصی
حلال حق سبحانه و تعالی را حرام داند و حرام او را حلال داند کافر گردد
و اگرچه کلمهٔ شهادت بر زبان میرانده باشد و نماز میخوانده باشد
و روزه میداشته باشد و حرام کردهٔ خدا تعالی بسیار است
ششم از عذاب خدای تعالی ترسیدن است و از رحمت امیدوار
بودن اگر پرسند که کمال ایمان چند چیز است

جواب بگو که سه چیز است اول شاد بودن دریافتن ایمان دوم
غمگین بودن بزوال ایمان سوم ترسیدن از تباه کننده ایمان
اگر پرسند که ایمان بنام خالق است یا بنام مخلوق جواب
بگو که هم بنام خالق و هم بنام مخلوق لا اله الا الله خالق است
و محمد رسول الله مخلوق است اگر پرسند که حقیقت
ایمان چیست و اسلام چیست جواب بگو که از روی لغت هر دو یکی است
و در اصطلاح مغایر است چنانکه الایمان اقرار باللسان
و تصدیق بالقلب اسلام اینست که الاسلام هو الانقیاد
بامر الله تعالی والاجتناب عن النواهی یعنی اسلام انقیاد کردن است
بامر الله تعالی و دور بودن از آنچه که نهی کرده است اگر پرسند که
دین چیست جواب بگو که ان الدین عند الله الاسلام اگر پرسند که
دبر کافران فرض است اما عمل ایمان بر مؤمنان فرض است مثل نماز
و روزه و زکوة و حج اگر پرسند که ایمان فرض است
یا سنت جواب بگو که اول بنده اقرار میکند بر وحدانیت خدای
تعالی که بر حق است این فرض است و تکرار او سنت است

ایمان بر مؤمنان فرض است یا سنت جواب بگو که ایمان

اگر پرسند که ایمان چیست و اسلام چیست جواب بگو که
اسلام این که حدیثی که روایت کرده شده است از حضرت
عمر بن الخطاب رضی الله عنهما که گفتند حضرت عمر که در
اثنای آنکه ما بودیم نزد رسول اکرم صلی الله علیه وسلم روزی
بناگاه طلوع کرد یعنی پیدا گشت بر مرما مردیکه نیک سفید بود
جامهٔ او و شدید سیاهی موی او دیده نمیشد بروی اثر
راه مثل غبار آلوده گی و شکستگی تنک و سستی و مانده شده گی
و حال آنکه نمیشناسد از ما او را هیچکس تا که نزدیک آمد بنشست پیش
آن حضرت علیه الصلوة والسلام پس بیوسته کردانید هر دو
زانوی خود را بدو زانوی مبارک رسول علیه السلام نهاد دو دست خود را
بدو زانوی خود گفت ای محمد علیه السلام خبر ده مرا از اسلام گفتند
اسلام آنست که شهادت آری خدای را که نیست الهی جز ذات
پاک او تعالی و شهادت آری محمد را که بندهٔ خدا و رسول اوست
و برپای داری نماز او و بدهی زکوة مال را و روزه داری ماه رمضان را
و حج کنی خانهٔ کعبه را اگر میتوانی رفت و گفت آن مرد را

راست گفتی ای محمد حقیقت اسلام همین است بیان کردی
وحضرت عمر میگویند که تعجب کردیم ما ازین مرد یکه سوال کرد
باز خود میگوید که راست گفتی باز آن مرد گفت خبر ده مرا ای محمد
از ایمان گفت رسول علیه السلام ایمان آنست که ایمان آری و بگروی
به خدای تعالی و بفرشتگان وی و بکتاب های وی و برسولان وی و
بروز قیامت و ایمان آری بتقدیر خیر و شر و ایمان آری حق تعالی همه
چیز ها را از بدو ازل دانسته و تقدیر کرده است و هر چه
در کائنات واقع شده و میشود همه بقضا و قدر و ارادهٔ اوست
گفت آن مرد راست گفتی پس گفت خبر ده مرا از احسان گفتند
رسول علیه السلام احسان آنست که عبادت کنی تو الله تعالی را
گویا که می بینی تو او را اگر تو نمیدیده باشی او را او ترا می بیند
گفت آن مرد راست میگویی قال رسول الله *
صلی الله علیه وسلم الایمان معرفة بالقلب واقرار باللسان
وعمل بالارکان گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان شناختن خدای
تعالی است عز وجل بدل و کردن کار بحکم شریعت قال النبی علیه

علیه السلام الایمان عریان و لباسه الورع و زینته
الحیاء و ثمره العلم گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان برهنه است و
پوشش او هر هنیز کاریست و آرایش او شرم است و میوهٔ او علم است
قال النبی علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له گفتند پیغمبر
علیه السلام نیست ایمان مر کسی را که گذارید ن امانت
نیست قال النبی علیه السلام لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه
ما یحب لنفسه گفتند پیغمبر علیه السلام نیست مؤمن از شمایان
که تا دوست دارد برای برادر مؤمن را آنچه دوست دارد برای
نفس خود قال النبی علیه السلام الایمان سرّ فی صدر المؤمن و
الاسلام علانیة یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان سریست
در سینهٔ مؤمن و اسلام آشکارا کردن وی است اگر پرسند که
خدا تعالی را می شناسی جواب بگو که می شناسم اگر پرسند که
چگونه می شناسی جواب بگو که بیچون و بیچگونه و بشبیه و بی نمونه
نمونه می شناسم که الله تعالی لم یزل و لا یزال الذی لیس کمثله
شیء فی الارض و لا فی السماء و هو السمیع البصیر ملک

از خدای تعالی است همیشه و همیشگی او راست و او سزاوار ترا است
هر چه خواست کرد و هر چه خواهد بکند یفعل الله ما یشاء و یحکم ما یرید
اگر پرسند که تو مسلمانی جواب بگو که الحمد لله اگر پرسند که
معنی الحمد چیست جواب بگو که سپاس و ستایش خدای تعالی را
عزوجل اگر پرسند که معنی میثاق چیست جواب بگو که
المیثاق هو العهد الموثوق والخطاب خطاب آن بود که در آن
زمانی که حق سبحانه و تعالی ارواحهای ما را بیافرید از پروردگار عالم
ندا آمد که الست بربکم یعنی آیا نیستم من پروردگار شما یان ارواحهای
ما گفتند قالوا بلی یعنی هستی تو پروردگار ما یان
و جملهٔ مهتریان خالق کل شیء و رازق کل حی باز از حضرت
رب العزت ندا آمد که مرا سجده کنید آنها که بدست راست بودند همه سجده
کردند آنها که بدست چپ بودند سجده نکردند باز ندا آمد که اسجدوا
یعنی سجده کنید آنها که بدست راست بودند سجده کردند
و آنها که بدست چپ بودند سجده نکردند آدم علیه السلام
گفت خداوندا ازین بندگان تو عجب دارم آنها که بر دست

بر دست چپ من اند سجده نکرده اند و آنها که بر دست راست
من اند سجده کردند کیا ننند ندا آمد که یا آدم این قومی که بر دست
راست تو اند مؤمنا ننند و آنها که سجده کردند مؤمن زایند
واز دنیا مؤمن روند و آنها که سجده نکردند کافر زایند
واز دنیا کافر روند **نکته** بشنوای مؤمن
در بهشت در پشت آدم علیه السلام کافری بود در پشت آدم
آدم انسان هیچ نقصانی نه اگر در دیوان عاصی عصیان شود
به بنده هیچ ضرر و نقصانی نشود از کرم خداوندی عجب نباشد
و آنها که بر دست راست تو اند جنت جای ایشان باشد هؤلاء
فی الجنة ولا ابالی و آنها که بر دست چپ تو اند دوزخ جای ایشان
باشد هؤلاء فی النار ولا ابالی یا آدم ترا از گناه ایشان زیانی واز
طاعت ایشان سودی نی پس فرمان آمد که با فرشتگان که عهد نامه
نویسند فرشته گان نوشتند چون تمام شد آن فرشته را
ما آمد که عهد نامه بر دهان کبیر بر دهان کرفت باز فرمان آمد که سنگ شو
حال سنگ شد اکنون آن را حجر الاسود خوانند بر طرف راست کعبه است

آنرا جبرئیل علیه السلام او را بر کن راست بیت المعمور نهادند و
تا زمانی خانه کعبه راست شد باز بکعبه آوردند چنین آنرا
طواف میکنند تا روز قیامت آن سنگ باز فرشته
شود آن عهد نامه را از دهان بیرون کند هر که دران عهد نامه ثابت
باشد او را به بهشت برند هر که خلاف کرده باشد او را به دوزخ برند
اگر پرسند که بنای مسلمانی بر چند نوعست جواب بگو که بر پنج
نوعست اول کلمهٔ شهادت گفتن ست که اشهد ان لا الٰه الا الله و
اشهد ان محمداً عبده و رسوله دوم پنج وقت نماز گذاردن سوم
روزهٔ ماه شریف رمضان داشتن چهارم زکوة مال دادن پنجم طواف
خانهٔ کعبه کردن ست هر کرا قدرت و توانائی باشد مرزاد و راحله
اگر پرسند که واجبات اسلام چند ست جواب بگو که
هفت ست اول نماز وتر خواندن دوم صدقهٔ فطر دادن سوم
قربانی کردن چهارم نماز عید خواندن پنجم عمره کردن ششم
فرزندان خدمت پدر و مادر کردن هفتم ذوی الارحام یعنی با خویشان
نیکوئی کردن **اگر پرسند** که احکام شریعت چند ست جواب

جواب بگو که هشت است اوّل فرض دوم واجب سوّم سنت
چهارم مستحب پنجم حلال ششم حرام هفتم مباح هشتم مکروه

در بیان طهارت اگر پرسند که در طهارت
چند چیز فرض است جواب بگو که پنج چیز فرض است اوّل شستن
روی از سر یکباری موی پیشانی تا زیر زنخ ازین نرمی گوش تا
باین نرمی گوش دوّم دو دست شستن مع آرنج سوّم
چهارم یک سر را مسح کشیدن چهارم هر دو پای را شستن
تا شتالنگ پنجم یک سر را مسح کردن اگر آن کس که ریش کلان داشته
باشد **اگر پرسند که** در طهارت چند چیز لازم است جواب بگو که
ده چیز لازم است اوّل آب را بلب رسانیدن دوّم آب بزیر ناخن
رسانیدن سوّم آب را بگوش رسانیدن چهارم در موضع
استنجا نجاست مقدار درهم شرعی باشد شستن پنجم استبرا
یعنی گوا هے دادن دل است بر پاک شدن ششم استنجا را در جاے
خلوت کند که کس نه اند هفتم بهر اوناکردن هشتم از وسوسهٔ
شیطان خود را نگاه داشتن نهم استنجا را بدست چپ

چپ کردن دهم روی بر طرف قبله ناکردن **نظم** در خلا جا چون
نشینی دامن خود بر مکش ٭ پست بنشین مگوئی هیچ نوعی از کلام
رو بسوی قبله نی و پشت سوی قبله نی دست چپ باید که
باشد سوی قبله والسلام **مسئله** مسلمانی در میان دو
فریضه مبتلا شد چنانچه ستر عورت و زایل کردن نجاست
فریضه است باید که نگرندگان را گوید که روی بگردانید و کار
خود را باشید و اگر ایشان روی نگردانند بزهکار نباشد
چون نگرندگان بزهکار شوند **مسئله** اگر شخصی نماز
میگذارد با او درهمیست هر طرف او نجس شده صحیح آنست که
مانع جواز صلوٰة نیست و اگر نماز میگذارد دو جامه در بر دارد
بر هر کدام نجاست کمتر از قدر درهم است و جمع کرده شود
زیاده از درهم شرعی شود جایز نیست اگر پرسند که
در طهارت چند چیز سنت است جواب بگو که ده چیز سنت است
اول دو دست شستن تا بند دست دوم نام خدای تعالی را
بر زبان راندن یعنی بسم الله العلی العظیم والحمد لله علی دین

الاسلام گفتن سوم مسواک کردن چهارم آب را در دهان
کردن پنجم غرغره کردن ششم آب در بینی کردن هفتم مسح
دو گوش کردن هشتم خلال انگشتان کردن نهم خلال ریش
کردن دهم هر عضو را سه بار شستن اگر پرسند که
در طهارت چند چیز مستحب است جواب بگو که نه چیز مستحب است اول نیت

کردن یعنی نویت ان اتوضأ لاباحة الصلوة و لازالة الحدث
دوم سر انداختن نهاده شستن سوم همه سر را مسح کشیدن چهارم
مسح کردن گوش پنجم پی در پی شستن ششم ترتیب هفتم بمناسب
هر اعضا دعا خواندن هشتم براست ابتدا کردن اگر پرسند که
در طهارت چند چیز مکروه است جواب بگو که هفت چیز
مکروه است اول بطرف قبله استنجا کردن دوم در استنجا
سخن گفتن سوم اندام خود را نگاه کردن چهارم بدست
چپ آب در دهان کردن پنجم بدست راست بینی افشاندن
ششم آب را سخت بر روی زدن هفتم خیره در آب

انداختن **مسئله** مسلمانی عضوی از اعضای

خود روغن مالیده است بعد ازان وضو ساخته است و بسبب
چرب عضوی آب را قبول نکرده است بشریعت وضوی این
مسلمان جایز باشد بشرایط یانی اجاب باشد طریقهٔ مسواک سه بار
وارهٔ ایمن و سه بار وارهٔ ایسر و شش بار دیگر دندان زیرین مجموع دوازده
باشد و یک بار روی زبان را مسواک کند سیزده بار میشود چنانچه
گرامی ما فرموده اند که شش بالا و شش پایان واره یکی روی
زبان را کن نظاره مسائل حوض اگر پرسند که
حوض چند در چند میباید تا وضو و غسل کردن و جامه در وی نمازی
کردن روا باشد اگر مطلق جواب گوئی خطا باشد پس جواب
آنست که بنگریم اگر حوض مدورست مر اختیار قاضیخان و
امام ظهیر الدین بخاری رحمهما الله باید که سی و شش گز باشد
این قول قول صحیح است و باختیار فتوی صاحب محیط
و در حوض چهل هشت گز باشد تا هر نجاستی در وی افتد آب او را
نجس نکند و این اصح است و اگر حوض مربع بود هر طرف آن
ده گز می بود و این در میانه مردم معروف است اگر پرسند که

حوضی ست تا آب پرست روی غسل کردن و جامه نمازی کردن رو
نیست و چون آبش به نیمه رسیده است صورت این مسئله چگونه ست
جواب بگو که این حوضی ست که نیمهٔ بالای وی دَه در دَه نباشد و نیمهٔ
پست او دَه در دَه باشد چون آب بر بود ده در ده نباشد و چون
به نیمه رسیده در ده شود اگر حوض در حالتی که آب پرست نجاست
افتاد روزی چند برآمد و آب حوض به نیمه رسید آب حوض پاک
باشد و چنان باشد که گویا نجاست این ساعت در وی افتاده است
و این مسئله از فوائد امام قاضی فخر الدین رحمه الله او قاضی لشکر
اسلام بوده چهل شتر در زیر بار کتب او بود اگر بر سند که
در جوی خرد اگر مرداری افتاده باشد بروی میرود و نشیب آن را
وضو روا باشد یا نی اگر گویی روا باشد خطا باشد و اگر گویی نه
نیز خطا باشد جواب آن ست که بیشتر آب بر مرداری میرود
روا نباشد اگر کمتر رود روا باشد **مسائل متفرقه** اگر یکی
یا دو سگ کو سفند در آب چاه افتد پلید نشود فاما اگر بافتاد افتد
آب پلید شود زیرا که در چاه ضرورت عامه ست و سر چاه پوشیده

توان داشتن و سرآفتابه را پوشیده توان داشتن و پسک
اشتر نیز همین حکم دارد و اگر پسک اشتر یا گوسفند در وقت جوشیدن
افتد فی الفور او را گرفته بیرون اندازد و اگر در وقت شیر دوشیدن
افتد پاک بود زیرا که هر پسکی را پرده است که مانع رسیده است
فاما پسک از هم جدا شود و زمانی در شیر بماند آنگاه پلید شود
نشاید خوردن اگر پرسند که دراز گوش از کاسه آب خورد
در آنچه پس خورده وی پلید شود یا مشکوک جواب بگو که دراز
گوش نزدیک آب پلید شود و اگر ماده ست مشکوک زیرا که
دراز گوش نر را عادت آن باشد که نجاست در راه باشد بوے
کند بیوسته و لبهای او نجاست خالی نباشد و این هیچ
فرق ست که بیان کرده اند و بعضی گفته اند فرق نیست فاما
در کتاب این قول مینوشته فرق هست اگر پرسند که
مردی خمی روغن دارد و خمی دوشاجای سرکه در یک خانه از هر خمی
یک پیمانه بر گرفت و بر طشتی ریخت و در طشت موش مرده
یافت کدام خم پلید شود جواب بگو که شکم موش را می شکافند اگر روغن

بیرون آید روغن پلید شود و اگر دو شاب برآید دو شاب پلید
شود و اگر سرکه برآید سرکه پلید شود و اگر جمعش برآید موش را
بگیرد بیندازد و اگر بخورد روغن و دوشاب پلید شود و اگر بخورد سرکه
پلید شود اگر پرسند که مردی در صحرا طعام می پزد و گوشت در
دیگ کرده ناگاه مرغی از هوا در دیگ افتاد بمرد آن گوشت و
شوربا پلید شود یا نه جواب بگو که بنگریم اگر در جوش بود زود آن
مرغ را از دیگ بیرون کنند آن گوشت و شوربا پاک باشد
زیرا که جوش در یک منزلت رفتن آب است چون بقوت جوشد
فرق باشد اگر پرسند که کدام عضوست تا مرد نماز گذار بالغ
نیت شستن آن عضو فرض است و چون بالغ شود سنت است
جواب بگو که موضع موی زنهار اگر پرسند که مردی وضو
میسازد و یا غسل میکند و اعضای خود را بجامهٔ تن خود خشک
میکند روا باشد یا نی جواب بگو که روا باشد و در مبسوط
شیخ الاسلام ابوبکر خواهرزاده آورده است امیر المومنین
عمر رضی الله عنه پسر خود عبد الله را بخلافت بشهری فرستاد

بود بعد از سالی گفت بروم و ببینم که کار خلافت چگونه کند
چون بدانجا آمد همه را نیکو کرده مردم از وی شکر
گفته اند چون خلوت شد گفتای پدر بزرگوار وای محتسب بامداد
سه عدد جامه دارم یکی را بامدادی پوشم و یکی در وقت وضو که
تا آفتاب مستعمل بر من نرسد و یکی را در وقت متوضی می پوشم
تا مگس که در جامهٔ متوضی من ننشیند امیر المؤمنین گفتند ای
فرزند آنچه کردهٔ اسراف کردهٔ این دو جامه را بدرویشی ده
که رسول علیه السلام چنین نکرده اند و آن یک جامه بهمه
کفایت میکند و شریعت محمد علیه السلام که تمام جامهٔ
تو با آب مستعمل تر شود با آن جامه نماز خواندن روا باشد
اگر پرسند که شکنندهٔ وضو چند است جواب بگوی که هژده است
شش از پیش و سه از پس و چهار دیگر مکان ظاهر ندارد و پنج
دیگر مکان ظاهر دارد آن شش که از پیش است بول و ودی
مذی و آب منی و سنگ ریزه و خون استحاضه که مرزنان را
شد و آن سه که از پس بود باد و غایط و کرم کدو دانه و آن

چهاریکه مکان ظاهر ندارد همچون دیوانگی و بیهوشی و مستی و خنده
قهقهه در نماز و آن پنجی که مکان ظاهر دارد همچون خون و زرداب و قی
پر دهان اگر پرسند که جمله غسلها بر چند نوع است جواب
بگو که بر ده نوع است از آن جمله چهار فرض است و یکی واجب چهار
سنت و یکی مستحب و آن چهاریکه فرض است اول از جنابت
بیرون آمدن بر وجه جهندگی دوم فراهم آمدن دو ختنه بی آنکه
آب منی فرود آید سوم منقطع شدن حیض چهارم منقطع شدن نفاس
و آن یکیکه واجب است غسل مرده و آن چهاریکه سنت است
اول غسل جمعه دوم غسل عرفه سوم غسل روز عیدین چهارم غسل احرام
حاجیان و آن یکی که مستحب است کودکی بالغ شود یا کافر یکه
مسلمان شود اگر پرسند که غسل حیض را چگونه کند جواب بگو که
چنانچه غسل جنابت را کند اگر پرسند که در غسل چند چیز
فرض است جواب بگو که سه چیز فرض است اول آب در دهان کردن
دوم آب در بینی کردن سوم آب را بتمامی اعضا رسانیدن
اگر پرسند که در غسل چند چیز واجب است جواب بگو که

چهار چیز واجب است اوّل انگشت در گوش کردن دوم انگشت
در بینی کردن سوم زیر بغل را مالیدن چهارم کردن مالیدن
اگر پرسند که در غسل چند چیز سنت است جواب بگو که پنج چیز
سنت است اوّل وضو دوم شستن دست سوم نجاستی که بر تن
رسیده باشد دور کردن سوم از برای خدا وضو ساختن چهارم
زنانیکه موی را بافته باشد باز کردن پنجم بعد از غسل پای شستن
تا آب مستعمل دور شود اگر پرسند که موجبات غسل چند است
جواب بگو که پنج است اوّل انزال منی دوم احتلام سوم التقاء ختانین
چهارم حیض پنجم نفاس اگر پرسند که سه کس است که یکی او را
جنابت رسیده و یکی او مرده و یکی او از حیض پاک شده و پنج
من آب بیش نیست بکدام یکی این آب را خرج کنند و چه طریقه
باید کرد جواب بگو که بنگریم آب ملک کدام یکی است بر او
خرج کنند و اگر در میان بود بمرد جنب خرج کنند و مرده را تیمم کنانند
زن حایضه نیز تیمم کند و نماز را بمرد اقتدا کند و چون آب یابد زن آنگاه
غسل کند اگر پرسند که کدام فریضه است که در تحت او هزار

فریضه ست جواب بگو که در غسل بزیر هر تاره موی آب رسانیدن
لقوله علیه الصلوة والسلام لکل شعر جنابة اگر پرسند که
پلید پاک کننده کدام ست جواب بگو که بول است که راه گذر منی را پاک
میکند بعد از انزال مسئله نارسیده نماز خفتن بگذارد دران شب
او را احتلام افتاد و قضای نماز خفتن بروی لازم بود یا نی جواب بگو که
لازم شود زیرا که بلوغ در شب بود نماز خفتن او تطوع افتاده ست
چونکه در اصول فقه مذکور ست و این مسئله محمد ابن حسن را
واقع شده بود از امام اعظم رحمة الله علیه پرسیده شد
در حال نماز خفتن را قضا کرد چون چون امام اعظم رحمة الله
[illegible] دید و گفت او در دین بزرگ شود مسئله هر که
[illegible]دت [illegible]رد که هر روز جمعه ناخن گیرد تا روز جمعه دیگران در امان
[illegible] تعالی [illegible]شد و روزی او فراخ شود و هر که ناخن خود را دراز ماند بی
[illegible]زی او [illegible] شود و روز شب ناخن برچیدن روا ست
اگر پرسند که اگر کسی موی زیر ناف حلق کند چه کار کند
بروی غسل واجب نشود و در افواه عوام افتاده ست که

غسل کند باید که موی زیر ناف را پیش از چهل روز حلق کند اگر
بدین زیاده شود نماز وی مکروه بود و موی زیر بغل را حلق نباید
کرد سنت آن بود که بر کند تا نور چشم زیاده شود و بوی ناخوش
ببرد اگر پرسند که ناخن بر چینی و موی حلق کنی و خرقهٔ حیض
و دندان مردم و خونی که فصد کنند همه را باید در زیر خاک دفن
کردن که جزو آدمی است و بزرگی این چند مسئله را در سلک نظم
آورده است **بیت** هفت چیز است از تن مردم دفن آن از
رسول مسنون است آن غلافیکه کودک اندر وی آنچه در ختنه کردن
افزون است خرقهٔ حیض و انگهی ز نفاس موی دندان ناخن
خون است **مسئله** اگر مردی کدخدا با حلال خود
در یک شب دو باره نزدیکی کند دو بار غسل کردن حاجت بود زیرا که
رسول علیه السلام بگرد حجرات بر می آمدند و یکبار غسل می کردند در خبر است
که بهر قطرهٔ آبی از غسل کنندگان بر زمین که بیکدحق سبحانه
و تعالی از آن قطره ها فرشته در وجود آرد تا گناهان او را
آمرزش خواهند چنانکه برگ درختان گناه بریزد و اگر زن و شوهر حلال

در وقت خلوت بخسپد و صحابهٔ بزرگ گفتند یا رسول الله
هم راحت است و هم ثواب است و هم گناه است و هم عذاب
چیست رسول علیه الصلوة والسلام گفتند یکی زن حلال خود را
وطی کرد هم راحت و هم ثواب و اگر یکی از حرام زنا کند هم
گناه و هم عذاب است و باز رسول علیه السلام فرمودند که
هر روزی زمین سه بار بحضرت عزت بنالد از بسیاری گناه سه طایفه
اول از ان طایفه قومی که خون بناحق میریزند دوم
از ان طایفه قومی که تکبیر اول فوت شده باشد سوم از ان
گروهیکه از جنابت حرام غسل میکنند و آن آب غسل
بر زمین بریزد اگر پرسند که مردی را جنابت رسیده
باشد برهنه در حوض بزرگ غوطه خورد و بجایی بیرون آید از جنابت
پاک شود یا نی جواب را مطلق گوئی خطا باشد جواب آنست که
بگریم اگر درین حوض آب در دهن و بینی او رسیده باشد پاک
شود این مسئله را مولانا بزرگ حمید الدین ضریری رحمة الله
علیه از طالب علمان پرسیدی و علم کیاست ایشان را بیازمودی

واین مسئله را هم پرسیدی که کاروانی بر سر چاهی رسید
چون آب از چاه کشید موش مرده در دلو یافت چند شبا
روزی نماز را قضا باید کرد مرد طالب علم در کتاب قدوری
خوانده که اگر موش آماس نکرفته از هم جدا شده باشد
روز باز کرداند اما نزد امام این نجس میشود کدام وقتیکه در
شود زیرا که شک ازالهٔ یقین نمیکند اگر پرسند که نماز
چیست جواب بگو که فرمان بردن از فرمان های خدا تعالی و فریضه
از فریضه های او بر عام و خاص فریضه کرده است هیچکس او را
نتوان بود هر که منکر شود کافر کردد نعوذ بالله من ذلک و نماز اصل
همهٔ طاعتهاست خداست عزوجل هر که نماز را بر پای ندارد کویا که
خود را بر پای نداشته باشد کما قال رسول الله صلی الله علیه
وسلم الصلوة عماد الدین فمن اقامها فقد اقام الدین ومن
ترکها فقد هدم الدین وقال علیه الصلوة والسلام صلوا خمسکم
آخر الحدیث کفتند پیغمبر علیه السلام کذارید پنج وقت نماز را و بدهید زکوة
مال را و دارید روزهٔ ماه شریف را درائید در بهشت بجناب و قال

وقال النبی علیه السلام لکل شیٔ علم وعلم الایمان الصلوة
گفتند پیغمبر علیه السلام هر چیز را نشانه است ونشانهٔ ایمان
نماز است وقال النبی علیه الصلوة والسلام صلوا کما رأیتمونی گفتند
پیغمبر علیه السلام نماز گذارید همچنانی که می بینید شما یان مرا
میکنم وقال النبی علیه السلام من ترک الصلوة متعمداً فقد
کفر گفتند پیغمبر علیه السلام هر که نماز را ترک کند بقصد بس
تحقیق کافر گردد وقال علیه السلام الصلوة الی الصلوة
کفارة لما بینهما گفتند پیغمبر علیه السلام از نمازی تا نمازی
کفارت گناهان است

در بیان نماز تطوع

قال النبی علیه السلام من صلی اثنا عشر رکعة تطوعاً بنی له بیت فی الجنة
اربعاً قبل الظهر ورکعتین بعدها ورکعتین بعد المغرب ورکعتین
بعد العشاء ورکعتین قبل الفجر گفتند پیغمبر علیه السلام هر که بگذارد
دوازده رکعت سنت مؤکده را بنا کرده شود مر او را خانه در
بهشت وقال النبی علیه السلام من صلی اربعاً قبل الظهر حرم الله تعالی
جسده عن النار گفتند پیغمبر علیه السلام هر که چهار رکعت نماز

قبل از نماز پیشین بگذارد حرام میگرداند الله تعالی جسد او را بر
آتش دوزخ و قال النبی علیه السلام من صلی رکعتین فی الخلا
لا یراه الا الله والملائکة کانت براءة من النار گفتند پیغمبر علیه
السلام هر که دو رکعت نماز بگذارد بجایی که او را نبیند مگر خدای
تعالی و فرشتگان باشد مر او را براءتی از دوزخ و قال رسول الله
علیه الصلوة والسلام من صلی اربعا قبل العصر کتب الله براءة من النار
گفتند پیغمبر علیه السلام هر که چهار رکعت نماز پیش از نماز دیگر بگذارد
بنویسد خدای تعالی او را براءتی از آتش دوزخ و قال النبی علیه
السلام من صلی اربعا قبل العشاء قبل ان یتکلم فکانما ادرک
لیلة القدر فی المسجد الحرام گفتند پیغمبر علیه السلام هر که بگذارد چهار
رکعت نماز پیش از نماز خفتن پیش از آن که سخن گوید چنان
باشد که دریافته باشد شب قدر را در مسجد حرام

در بیان فضیلت جماعت

قال النبی علیه السلام من صلی خمس الوقت
بجماعة اعطاه الله تعالی اجر الف شهید فتلوا فی سبیل الله صابرین
مقبلین غیر مدبرین یعنی کسیکه بگذارد پنج وقت نماز را بجماعت فردای

قیامت الله تعالی اجر هزار شهید که در راه خدا کشته شده بود در حالی
که صبر کننده و روی آرنده و نه پشت دارنده به بود و قال النبی علیه
السلام سلموا علی الیهود والنصاری ولا تسلموا علی یهود امتی قیل
یا رسول الله ما یهود امتک قال من سمع الاذان ولا یحضر
الجماعة یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام سلام کنید بر جهودان
ترسایان و سلام مکنید بر جهودان امت مرا گفته شد یا رسول الله
جهودان امت شما کیانند گفتند جهودان امت من آن کسانی
که ایشان بانگ نماز بشنوند و در جماعت حاضر نشوند جهودان
امت من آنانند و قال النبی علیه السلام من اعان تارک الصلوة
بلقمة فکانما هدم الکعبة سبعین مرة یعنی هر که یاری دهد بنماز را
یک لقمه گویا که خراب کرده باشد خانهٔ کعبه را هفتاد بار و قال النبی
علیه السلام من تبسم علی وجه تارک الصلوة فکانما قتل سبعین
نبیا گفتند پیغمبر علیه السلام هر که تبسم کند بر روی بی نمازی
گویا که کشته باشد هفتاد پیغمبر را و قال النبی علیه السلام من تبسم
فی وجه تارک الصلوة فکانما زنی بامه سبعین مرة فی الکعبة

فی الکعبة گفتند پیغمبر علیه السلام هر که تبسم کند در روی تارک
نماز پس زنا کرده باشد با مادر خود هفتاد بار در کعبه و قال
النبی علیه السلام من تبسم فی وجه تارک الصلوة فکانما حرب
الله فی الکعبة سبعین مرة یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام
هر که تبسم کند در روی بی نماز پس گویا که حرب کرده با خدای
تعالی در کعبه هفتاد بار و در خبرست که امیر المؤمنین ابو بکر صدیق
رضی الله عنه گفتند از شومی یک بی نماز چهل خانه خراب شود
عجب نباشد و امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه گفته اند که از شومی
یک بی نماز چهل محله خراب شود عجب نباشد و امیر
المؤمنین عثمان رضی الله عنه گفته اند از شومی یک بی نماز چهل شهر
خراب شود عجب نباشد و امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
اند از شومی یک بی نماز از مشرق تا بمغرب خراب شود
عجب نباشد قال النبی علیه السلام الحیاء من الایمان یعنی
حیا از ایمان است اگر پرسند که در شبانروزی چند رکعت
نماز ست جواب بگو که سی و دو رکعت نمازست از آن جمله هفده



بسم الله الرحمن الرحیم

قال النبی علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة صدق رسول الله یعنی پیغمبر علیه السلام چنین میفرمایند که طلب کردن علم فرض است بر همهٔ مسلمانان از مردان و زنان و آزاد و بنده آما مراد ازین علم چهار علم است اول علم توحید دوم علم نماز سوم علم روزه چهارم علم حیض و نفاس است بدان که بر همهٔ مسلمان لازم است که این مسائلها را بیاموزند و یاد کیرند اما ابو حفص کبیر بخاری رحمة الله علیه میفرمایند که هر که نماز میکذارد و آنچه در نماز فرض است بجای میآرد و ماههای فرایض نمیداند نمازش درست نباشد بنا بر آن که دانستن فرایض ایمان و واجبات ایمان و شرایط ایمان و اصل ایمان و برک ایمان و فرایض

اسلام و واجبات اسلام و سنن اسلام و مستحب اسلام
فرایض نماز و واجبات نماز و سنت های نماز و مستحب های
نماز و فرایض طهارت و واجبات طهارت و مستحبات طهارت و
تباه کنندهٔ طهارت و فرایض تیمم و فرایض غسل و موجبات
غسل و نیت طهارت و غسل و نیت های نماز و دانستن وقت
و فرایض زکوة و فرایض روزه و فرایض حج واجب است بر همهٔ
مسلمانان بنا بران این کتاب را امهات المسلمین نام نهاده شد
و بالله التوفیق اگر پرسند که فرایض ایمان چند است
جواب بگو که چهار است اول دانستن خدای تعالی دوم ایمان آوردن
بخدا بتعالی سوم ایمان آنکه گذاشتن چهارم ایمان را باخود بردن

در بیان ایمان

قال النبی علیه السلام الایمان اقرار
باللسان و تصدیق بالقلب یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام
ایمان اقرار کردن است بزبان و تصدیق کردن است بدل و
قال النبی علیه السلام الایمان عریان و لباسه التقوی و زینته الحیا
و ثمره العلم گفتند پیغمبر علیه السلام ایمان برهنه است و پوشش

او پرهیزکاریست و آرایش او شرم است و میوهٔ او علم است

و قال علیه السلام لا ایمان لمن لا امانة له گفتند پیغمبر علیه
السلام ایمان نیست مر کسی را که گذاردن امانت نیست

قال النبی علیه السلام لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه ما یحب لنفسه
یعنی گفتند پیغمبر علیه السلام مؤمن نیست یکی از شما یان تا که
دوست دارد برادر مؤمن را آنچه دوست دارد برای نفس خود بدان که
ایمان را شرایط و ارکان و احکام ست اما ارکان ایمان هفت است
اول ایمان آوردن بخدای تعالی دوم ایمان آوردن بملائکه سوم ایمان
آوردن بهمه کتاب های او چهارم ایمان آوردن بهمه پیغمبران او
پنجم ایمان آوردن بانچه تقدیر نیکی و بدی همه از خدات عزوجل
ششم ایمان آوردن بروز قیامت هفتم ایمان آوردن بانکه زنده
کردانیدن بعد از میرانیدن حق ست و راست ست هر که
شک آرد کافر گردد نعوذ بالله من ذلک رکن اول ایمان بالله عزوجل
بدان که بخدای تعالی آنست که ایمان آری خدای تعالی هست و باشد
و بود و عالم نبود او قدیم ست و جمله که عالم مخلوق اوست

وجود او را نهایت نیست و یکی است و برا انبازی نیست
و از زن و فرزند منزه است و بی نیاز است و بر هر چه ما بندگان
محتاجیم از خوردن و آشامیدن و خفتن و بیدار شدن و
خندیدن و گریستن و از جای بجای رفتن حضرت حقسبحانه و
تعالی منزه است و موصوف است بکمال و منزه است از صفات
نقصان ذات او تعالی جسم نیست و جوهر نیست عرض نیست
و او را امکان نیست و جاری نمیشود زمان و توصیف کرده نمیشود بحواس
و کفته نمیشود از کدام جنس است و توصیف کرده نمیشود
بکیفیت و ذات او بیچون و بیچگونه است و حقیقت ذات
و صفات او را جز او کسی نداند و صاحب نیست مرکب از جز
نیست و بی زبان کویاست و زنده است بی روح و بی تن و بی
چشم بینا است و شنوا است بی کوش ارادهٔ کننده و خواهنده
است و قادر است بر همه ممکنات و پیدا کننده است همه
اشیا را وجودش از ذاتش آمده است و محتاج نیست
بشئی اصلا و واجب نیست بروی هیچ چیزی اور اصفاتیست

صفاتیست زاید برذات نه عین ذات و نه غیر ذات بمعنی
آنکه از ذات او جدا شوند نیست و آن هشت صفات است
اوّل حیات دوّم علم سوّم قدرت چهارم بصر پنجم سمع ششم
اراده هفتم کلام هشتم تکوین عبارت از فعل الله تعالی که
باو پدید میکند اشیا را و فرق میان قدرت و تکوین آنست
قدرت همه ممکنات را قریب بحصول گرداند و بتکوین او از
عدم بوجود میآید بموافق ارادهٔ ازلی و همهٔ نامهای او برحق است
و نامهای حق سبحانه و تعالی غیر متناهیست که در تحت حد و عدّ
نمی در آید رکن دوم ایمان آوردن بملائکه او آنست که
تصدیق کنی که فرشتگان بندهٔ خدایند و شب و روز بعبادت
حق تعالی مشغولند و هیچ ساعتی از عبادت خالی نیستند و در عبادت
کردن سستی و کاهلی ایشان را نشاید قال الله تعالی یسبحون
اللیل والنهار لا یفترون و بعضی فرشتگان از نور آفریده
شده اند و بعضی از نار معصومند از گناه صغیره و کبیره و فرشته
گان را بذکورت و انوثت رو نیست و طعام ایشان تسبیح

شراب ایشان تقدیس و از خوردن و آشامیدن منزه اند
و بعضی فرشتگان از ان که آفریده شدند بعضی در رکوع و بعضی
در سجود و بعضی در قیام مانده اند و چهار فرشته مقرب اند
از سائر فرشتگان جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم
السلام دشمن داشتن ایشان کفر است اگر کسی گوید که فلانی
بر من چون دیدار عزرائیل است اگر در دل عداوت عزرائیل علیه
السلام بود بنابران نشاید میکند کافر میشود نعوذ باللہ من
ذلک و فرشته را قدرت آن است که بصورت آدمی آید

رکن سوم ایمان آوردن بکتابهای اللہ تعالی

بدان که ایمان آوردن بکتابهای اللہ تعالی آنست که همهٔ
کتابهائیکه از آسمان منزل شده است بر پیغمبران علیهم السلام
همه بر حق است و راست است و عمل کردن بقرآن فریضه است و
عمل کردن بکتابهای دیگر منسوخ است بر تقدیر آن که مخالف باشد
آیاتی که در قرآن است و چهار کتاب مشهور است اول زبور بحضرت
داود علیه السلام فرود آمده دوم توریت بزبان سریانی

بحضرت موسی علیہ السلام نزول کردہ سوم انجیل بحضرت
عیسی علیہ السلام نزول فرمودہ چہارم فرقان کہ بزبان
عربی بحضرت محمد مصطفے صلے اللہ علیہ وسلم منزل شدہ
باید کہ ایمان آوردہ شود بہمہ کتابہای او تعیین اعداد
آن لازم نیست زیراکہ در اعداد آن دلیل قطعی نیست اگر اعداد
آن را تعیین کردہ شود در واقع کتاب ازان زیادہ شود لازم
میآید کہ بعضی از کتب ایمان آوردہ نشدہ باشد و اگر در واقع
عدد کتب کمتر ازان عدد باشد لازم میآید کہ در عدد کتب
چیزی زیادہ باشد و یکی ازان دو کفر است پس باید کہ ہمہ
کتابہای اللہ تعالی کہ بر انبیا علیہم السلام فرستادہ است ایمان
آوردہ شود ہمہ آنہا حق است و سخن خداست عزوجل و سخن او کہ
عبارت از کلام نفسی است قدیم است و آن مرکب از حروف
و صوت نیست بلکہ معنی است واحد قایم بذات او تعالی
و او سبحانہ متکلم است بہان کلام خود از لا و ابداً و آن معنی قدیم
منصف بامر و نہی و استفہام و خبر نیست بلکہ باعتبار تعلق

تعلق امر و نهی استفهام و خبر است و هر که کلام نفسی را حادث
گوید کافر گردد اما کلام لفظی مرکب است از حروف و
مکتوب است در مصاحف و مقروء است بزبانها حادث است
آنچه گفته میشود که کلام الله تعالی منزل بر انبیا علیهم السلام و مکتوب
است در مصاحف و محفوظ است در دلها و مسموع است بگوش
ها و مقروء است بزبانها معنی وی نیست که فرستاده شده
او را و کتابت کرده شده است در مصحف ها نقش های وی را که
این نقش ها دلالت میکند بر حروف و کلمات و ازین حروف
فهمیده میشود که و آن معنی قدیم را شنوده بگوشها نظم او را
و حفظ کرده میشود در دلها نیز نظم او را **رکن چهارم**
ایمان آوردن بر پیغمبران علیهم السلام بدان که ایمان بر پیغمبران
آوردن این است که بگرویم پیغمبران بندهٔ خدایند عز و جل فرستادهٔ
حق اند آنچه که گفته اند همه حق است و فرمودهٔ خدای است عز و جل
و هر یک از پیغمبران افضل و اعقل اهل زمان خود بوده اند و پیغمبری خود را
بمعجزه اثبات کرده اند و پیغمبری و زمان جواز نبوت با معجزه

ثابت نشد هیچ پیغمبری بنده کسی نبوده و در روغ نگفته هیچ
زنی پیغمبر نبوده زیرا که مقصود از نبوت دعوت و اشتهارست و
انوثت منافی اشتهارست و در پیغمبری ذوالقرنین و لقمان
اختلافست و اما در پیغمبری خضر علیه السلام نیز اختلافست
و در تفسیر امام زاهدی آورده است که خضر علیه السلام پیغمبرست
و پیغمبران معصوم بوده اند اما از گناهان صغیران جایزست که بطریق
ندرت بوقوع آمده باشد رکن پنجم ایمان آوردن
بروز قیامت بدان که ایمان آوردن بروز قیامت آنست که
بگرویدکه قیامت آینده است در آمدن قیامت شکی نیست
قال الله تعالی ان الساعة آتیة لاریب فیها یعنی قیامت آمدنیست
نیست شکی در آمدن قیامت زنده کردانیدن بعد از میرانیدن در روز
قیامت از آدمیان و پریان و فرشتگان و پرندگان
و جملهٔ جانوران و در عقیدهٔ نخجاح آورده که سقط را نیز زنده کردانند
و سقط گوشت پاره را گویند از مادر افتد و صورت بسته و جان
در وی نیامده باشد و آن را زنده کنند برای شفاعت پدر و مادر

خود و حساب در روز قیامت حق است و پل صراط در روی
جهنم کشند از موی باریکتر و از شمشیر تیز تر و درازی او سی هزار
سالہ راہ است ده هزار سالہ ببالا و ده هزار براستی و ده هزار
پشیبی برحق است و میزان برحق است میزان عبارت از چیزی
است که نیکی و بدی آدمیان را در روی میسنجند و نیکی هر کس
گران آید از رستگاران است و آن کس که پایهٔ نیکی او
سبک آید از زیان کاران است و حوض کوثر برحق است فردای
قیامت حضرت پیغمبر علیه السلام تشنه کان را از حوض کوثر
آب دهند و یاران وی نیز آب خواهند داد کن ششم
ایمان آوردن بانکه نیکی و بدی همه از خداست عز و جل بدان
ایمان آوردن بتقدیر آن است که بدان که هرچه از بندگان بوجود
میآید از بدی و نیکی همه از خداست عز و جل و کسب از بنده است اما
نیکها مراد اوست و بحکم مشیت اوست و امر و محبت او و رضای
او ولیکن بدیها بمشیت او نه برضای و تقدیر اندازه کردن است
هر مخلوق را باندازه قال الله تعالی انا کل شئ خلقناه بقدر

یعنی بدرستیکه ما هر چیزرا خلق کردیم باندازه در تمهید آورد است
که التقدیر بحر عمیق من غمس فیه ضل یعنی تقدیر دریائی است
ژرف هر که در وی فرو شود گمراه شود پس تقدیر نباید کوشید
ایمان آوردن تقدیر الهی بر حق است و آنچه تقدیر نیکی و بدی
همه از خداست عز و جل رکن هفتم ایمان آوردن
بعث ایمان آریم که برانگیزانیدن اجسام در روز قیامت برحق
و ثابت است بدان که اعتقاد اهل سنت و جماعت آنست
که حضرت جلال احدیت سبحانه و تعالی ابدان و استخوانها
پوسیده مردگان را جمع کند از زمین و از زیر وی و از قعر دریاها
پدید کند چنانچه جزوی ازان دیگر متبدل نشود چون ترتیب
قوالب بطریقهٔ سابقه بکمال قدرت خود نماید اعادهٔ روح
وی بهمان بدن که در دنیا داشته است متحقق گردد
تا بحدیکه بچهٔ در شکم مادر بوده و مادر فوت شده نیز خدای تعالی بکمال
قدرت خود زنده گرداند هر که انکار بعث نماید آن کس جملهٔ کافران
باشد و نام زد آتش دوزخ بود نعوذ بالله من ذلک ۰

ومقرر است که حق سبحانه وتعالی منفرد است در خلق کردن همه
موجودات واعادهٔ آنها در نشأ ثانیه عجب نیست از ایجاد اولی
زیرا که در ایجاد اول لاشئی را همچنین اشخاص عجیبه وصورت غریبه
ایجاد تواند نمود باز اعادهٔ آن با وجود بقای اجزای وی آسان
تر وممکن الوقوع تر باشد ودر خلق آدم علیه السلام را از خاک آفریده
آن را طین وحمأ ومسنون وصلصال کالفخار گردانیده چون جان
در دمیدن گرفت آن خاک سفال شکل شد وخون ورگ
وپاکشت پس چرا محال داری که بعد از مردن آنانکه خاک گشته
باشند دیگر بار روح را در بدن ایشان در آرد وبدان هیئت
باز گرداند وبا بد ایمان آری که روح با بدن محشور خواهند
زیرا که در طاعت ومعصیت هر دو شریک بودند ودر عقاب ودر
ثواب نیز شریک باشند چون امر ونهی ووعده ووعید بهر دو
دارد روا نباشد که یکی مثاب ومعاقب بی آنکه دیگری
در دنیا باشد که کالبد غیر آن بدن باشد که در دنیا بود زیرا که
ثواب وعقاب بهمان بدن وهمان روح مطلق گشته است

اگر پرسند که توحید چیست جواب بگو که یکی گفتن و یکی اعتقاد
کردن است اگر پرسند که پیش از ایمان به از ایمان چیست
جواب بگو که عنایت و هدایت است در ایمان به از ایمان چیست
جواب بگو که سلامت داشتن ایمان است اگر پرسند که
بعد از ایمان به از ایمان چیست جواب بگو که دیدار عیون حق تعالی است
اگر پرسند که بنای مسلمانی بر چند نوع است جواب بگو که
بر پنج نوع است اول کلمهٔ شهادت گفتن است که اشهد ان لا الٰه
الا اللّٰه و اشهد ان محمداً عبده و رسوله دوم پنج وقت نماز
گذاردن سوم زکوة مال دادن چهارم روزهٔ ماه شریف رمضان
رمضان داشتن پنجم طواف خانهٔ کعبه کردن است هر که را قدرت
و توانائی باشد مرزاد و حله اگر پرسند که ظهور ایمان در کجا است
جواب بگو که در قلب است اگر پرسند که اصل ایمان
چیست جواب بگو که عنایت و هدایت حق است و سر ایمان
کلمهٔ طیبه گفتن است که لا الٰه الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه و جان
ایمان قرآن خواندن است و پنج ایمان اخلاص است و وطن ایمان

دل بندهٔ مؤمنان است و تخم ایمان علم است و پوست ایمان
شرم است و میوهٔ ایمان روزه است و برگ ایمان تقوی است
و مغز ایمان دعاست و آب ایمان نماز است اگر پرسند که
ایمان بر خالق است یا بر مخلوق جواب بگو که هم بر خالق است و هم
بر مخلوق است آنکه بر خالق است لا الٰه الا اللّٰه است و آن که بر مخلوق
است محمد رسول اللّٰه است اگر پرسند که ایمان فرض است
یا سنت جواب بگو که ایمان بر کافران فرض است و بر مؤمنان
سنت است و عمل ایمان بر مؤمنان فرض است اگر پرسند
که عمل ایمان چیست جواب بگو که نماز و روزه و حج
و زکوة و سایر طاعات که از بنده بوجود می آید عمل ایمان است اگر
پرسند که اصول دین چند است جواب بگو که هشت است
اوّل توحید به یکانه کی خدا یتعالی گواهی دادن است و یکی
اعتقاد کردن و یکی گفتن و یکی دانستن و سوم عدل عدل آنست که
بخود راستی کردن سوم امامت امامت آنست که کار آخرت را
از کار دنیا مقدم داشتن چهارم نبوّت نبوّت آنست که

حضرت محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم را پیغمبر برحق دانستن
پنجم از معروف امر معروف آنست که آنچه خدای تعالی
فرموده است بجای آوردن ششم نهی منکر نهی منکر
آن است که آنچه خدای تعالی نهی کرده است ازوی دور بودن
هفتم تبرا تبرا آنست که دشمنان خدای تعالی را دشمن داشتن
هشتم تولا تولا آنست که دوستان خدای تعالی را دوست
داشتن اگر پرسند که صفات اللہ چند است جواب بگوی که
ده است هشت ثبوتی و دو سلبی است آنچه ثبوتی است اول
اعتقاد کند که خدای تعالی عالم است یعنی دانا است دوم زنده است
هرگز نمیرد سوم قادر است بر هر شئی چهارم مرید است نه
بگوش پنجم بیناست نه بچشم ششم گویاست نه بزبان
هفتم ارادت یعنی همه را خواست کرد هشتم تکوین یعنی پیدا
کننده است از عدم اما دو تا که سلبی است اول آنکه بنده
اعتقاد کند که اللہ تعالی پاک است از جمیع عیبها
دوم اعتقاد کند که اللہ تعالی را شریک نیست که لیس

کمثله شیٔ وهو السمیع العلیم اگر پرسند که قلعهٔ ایمان
چند است جواب بگو که سه است اول کسی که فریضه را نداند
ایمان او درست نباشد دوم واجب را نداند ایمان درست
نباشد سوم سنت را نداند ایمان او درست نباشد
اگر پرسند که موصلهٔ منهیه چند است جواب بگو که پنج است
دو بر امام و بر قوم و یکی بر امام و بر قوم است اول آنکه امام تکبیر تحریمه را
آهسته نگوید و آن که بر قوم است اول قوم تکبیر تحریمه را پیش
از امام نگوید دوم پیش از امام بر رکوع و بر سجود نرود آن یکی که بر امام
و بر قوم است باید که اولاً سلام بدست چپ ندهد اگر پرسند که
نماز قاری و نماز امی کدام است جواب است
که نماز قاری آن باشد که قراءت تواند کردن و نماز امی آن
باشد که قراءت نتواند کردن قاری را در عقب امی نماز گذاریدن
روا نباشد اگر پرسند که نقصان ایمان چند است
جواب بگو که سه است اول کفر دوم شرک سوم شک آوردن
اگر پرسند که کفر در لغت چیست جواب بگو که کفر در لغت

هفده رکعت فرض است دوازده رکعت سنت است وسه
رکعت وتر است که آن را واجب گویند وسی دو رکوع است
وشصت چهار سجود است ونود چهار تکبیر است وصد هشتاد
هشت تسبیح است هفده التحیات است اگر پرسند که
در دو رکعت نماز چند چیز فرض است جواب بگو که دوازده چیز
فرض است شش در درون نماز است وشش در بیرون نماز است
آن شش که در بیرون نماز است اول آب پاک دوم
جای پاک سوم جامهٔ پاک چهارم وقت پنجم
نیت ششم قبله وآن شش که در درون نماز است اول تکبیر
تحریمه دوم قیام سوم قرائت چهارم رکوع پنجم سجود ششم
قعدهٔ اخیر نشستن مقدار التحیات خواندن تا عبده ورسوله
اگر پرسند که در دو رکعت نماز چند چیز واجب است
جواب بگو که دوازده چیز واجب است اول سوره فاتحه خواندن
دوم سوره با فاتحه ضم کردن سوم تعیین قرائت چهارم
رعایت ترتیب پنجم تعدیل ارکان یعنی آرام گرفتن در رکوع

و در سجود مقدار یک تسبیح و هر جا هست که سر بر زمین قرار
گیرد فرض ادا شود ششم قعدهٔ اولی هفتم التحیات
خواندن تا عبده و رسوله هشتم بلفظ سلام بیرون آمدن
نهم تکبیرات عیدین بجای آوردن دهم قنوت خواندن یازدهم
در بلندی بلند با بد خواندن دوازدهم در پستی پست خواندن
اگر پرسند که در دو رکعت نماز چند چیز سنت است جواب
که بست هشت چیز سنت است هفت در قیام و هفت
در رکوع و هفت در سجود است و هفت در قعدهٔ
اخیر آن هفت که در قیام است اول دو پای بر زمین ماندن دوم
تکبیر انتقالات گفتن سوم دو دست را بر داشتن برابر گوش
چهارم دست راست را بر بالای دست چپ نهادن مردان را
بزیر ناف و زنان را بر سینه پنجم اعوذ بالله من الشیطان الرجیم گفتن
ششم بسم الله الرحمن الرحیم گفتن هفتم سبحانک اللهم خواندن
و آن هفت که در رکوع است اول تکبیر گفتن دوم با دو دست
زانو را گرفتن سوم پشت پای نگریستن چهارم پشت را خم

کردن پنجم سبحان ربی العظیم سه بار گفتن ششم قدر است
کردن هفتم سمع الله لمن حمده گفتن و آن هفت که در سجود است
اول تکبیر گفتن دوم دو دست را از بغل رو برداشتن سوم شکم را از ران
دور داشتن چهارم سر را میانهٔ دو کف نهادن نهم پنجم از بینی با بینی را
بر زمین بیشتر نهادن ششم سبحان ربی الاعلی سه بار گفتن هفتم آرام
گرفتن در میانهٔ دو تسبیح و آن هفت که در قعده است اول بر بالای
پای چپ نشستن دوم دو دست را بر بالای ران نهادن
سوم انگشتان دست را سوی قبله کردن چهارم در کنار
خود نگریستن پنجم انگشتان دست را کشاده داشتن
ششم در قعدهٔ اخیر صلوٰة خواندن هفتم به نیت فریشته
کان سلام دادن اگر پرسند که مفسدات نماز چند است
جواب بگو که هفده است اول سخن گفتن در نماز دوم راه رفتن
در نماز سوم نالیدن در نماز چهارم خوردن در نماز اگر مقدار
نخود باشد پنجم سر فیدن در نماز بعذر ششم تنحنح کردن در نماز
اگر دو حرف حاصل شود هفتم بدن خاریدن در نماز پی در پی

بیعذر هشتم عمل کثیر کردن در نماز همچون کمر بستن و بند
قبا بستن نهم جواب عطسه دادن دهم جواب سلام دادن
یازدهم آه کردن دوازدهم واه کردن سیزدهم فحش گفتن
چهارم چپ و راست را نگرستن بتحویل سینه پانزدهم فتح
قراءت بغیر امام کردن شانزدهم سخن
فوت شنیده انا لله و انا الیه راجعون
گفتن هفدهم ترک فرض کردن است
در سنه ۱۳۳۲ هجری
نبوی علیه الصلوة
والسلام
تم

پوشیدن است بنابران کافران را کافر نامیدند از جهت
آنکه پوشندهٔ ایمان حق است و در شریعت حق دانستن همهٔ
باطلها و یا باطل دانستن همهٔ حق ها است چنانچه در جواهر الاسلام
آورده است که کفر انکار همهٔ حقها بود بحق دارندهٔ همه باطلها
بود انکار بعضی از حقوق اتفاقی بدان که هر گاه از شخصی کلمهٔ
صادر شود که میکرد انیده باشد کفر را از دو وجه مثلاً درین
کلمه یک وجهی باشد که نظر باین وجه کافر نمیشده باشد
مفتی میل میکند بعدم کفر آن و گویندهٔ ازین کلام اگر همان معنی
باشد که کفر نیست کافر نمیشود اما ارادهٔ وجه دیگر میکند کافر
میشود فتوی مفتی بر عدم کفر فائده نمیکند و بروی تجدید استغفار
و تجدید نکاح زوجه اش لازم است چنانچه شخصی گوید که قصعهٔ
من الثرید خیر من الله تعالی این کلام دو تاویل دارد قصعهٔ
ثرید کاسهٔ اشکنه بهتر از الله تعالی است نظر باین معنی کافر میشود
و تاویل دوم آنکه کاسهٔ اشکنه خیر است یعنی از نعمت الله تعالی
نظر باین معنی کافر میشود و اگر کسی تکلم کند بلفظ کفر و میدانسته

باشد که این لفظ کفرست و اعتقاد کند بمعنی بتحقیق که این شخص کافر
گردد اگر شخصی کلمهٔ کفر را بر زبان گوید و داند که این کلمهٔ کفرست لیکن
اعتقاد کند بمعنی آن ندانسته یا نداند که این کلمهٔ کفرست و
لیکن باختیار خود بر زبان جاری کرده باشد بتحقیق این شخص
کافر شده است نزد علمای ما رحمهم الله و اگر گوید که من ندانستم که این
کلمه کفر باشد فائده نمیکند زیرا که جهل در اسلام عذر نیست اما
کلمهٔ کفر بر زبان جاری شود خطا و بی اختیار چنانچه اراده کرد که
لا اله الا الله بر زبانش اِنَّ مَعَ اللهِ اِلٰهًا آخر یعنی با خداست
خدای دیگر آنکه اراده کرد که گوید که بحق آن که من خدایم و تو بندهٔ درین
صورت کافر نمیشود گفته اند علمای این محمولست بر ما بینه و بین الله
تعالی اما قاضی تصدیق نمیکند قول او را حکم میکند بر کسی که پوشیده
دارد کفر خود را بظاهر مسلمان نماید و باهتمام و قصد کند کافر شود
و کسی که گذارد اشیائی را این اشیا واجب میگردانیده باشد
کفر را و بر زبان تکلم آن نکند و بدل آن را مکروه دارد و راضی
نباشد در ایمان او ضرر نمیرساند بلکه محض ایمان است

اگر پرسند که در نماز خواندن چند چیز فرض است جواب بگو که هفت
چیز فرض است اوّل داند که کدام نماز میگذارد دوّم داند که چند رکعت
میگذارد سوّم داند که ادا میگذارد یا قضا چهارم داند که
فرض میگذارد یا نفل پنجم داند که تنها میگذارد یا بجماعت
ششم داند که روی بقبله آورده است یا نی هفتم خالصاً لله گذارد

اگر پرسند که چون جان نهندهٔ مؤمن از بدن بیرون آید ایمان
کجا رود و اگر گوید بجان میرود بدن بی ایمان میماند و اگر گوید ببدن
میرود جان بی ایمان میماند اگر گوئی بعضی ببدن و بعضی بجان
پس ایمان دو نیم نمیشود جواب بگو که ایمان را دو صفت است
فعل ایمان با جان بود و حکم ایمان با تن است اگر پرسند که
شرایط نماز جمعه چند است جواب بگو که دوازده است پنج او
موجب اداست و هفت او موجب قضا است آن پنجی که موجب
اداست اوّل مصر جامع دوّم پادشاه سوّم اوّل وقت نماز
پیشین چهارم خطبه پنجم قوم و آن هفت که موجب قضا است
بر هفت کس روا نباشد اوّل بر عورت دوّم بر حایض سوّم بر کودک

چهارم بر مسافر پنجم بر بنده ششم بر اعمی هفتم بر زن اگر
پرسند که طهارت بر چند نوع است جواب بگو که بر شش
نوعست اوّل طهارت سرست یعنی پاک دارد سر خود را از هوا
و هوس دوّم طهارت قلب است یعنی پاک دارد دل خود را از حسد
سوّم طهارت دهان یعنی پاک دارد دهان خود را از غیبت و دروغ
گفتن چهارم طهارت ظاهرست یعنی ظاهر خود را پاک دارد پنجم طهارت
باطن یعنی پاک دارد باطن خود را از حرام ششم طهارت شریعت
یعنی پاک سازد شریعت خود را اگر پرسند که حیض
چند است جواب بگو که دوازده است چهار خاص است و هشت
مشترک و آن چهار یکه خاص است اوّل دختر که به بلاغت رسید
حیض دید دوّم انقضاء عدّت یعنی عورتی که از شوهر برآید و خود را بشوهر
دیگر رسد تا از حیض پاک نشود بشوهر دیگر نشاید و اگرچه کنیز ک
باشد حکمش اینچنین است اگر پرسند که هشت مشترک
کدام است جواب بگو که عورتی از حیض پاک نشود هشت کار نکند
اوّل کلمه نگوید دوم نماز نخواند سوّم روزه ندارد چهارم

چهارم قرآن نخواند پنجم خط ننویسد ششم طواف خانهٔ
کعبه نکند هفتم جماع نکند و دخول مسجد نشود اگر پرسند که
قومه و جلسه کدام است جواب بگو که قومه آنست که وقتیکه
از رکوع برگردد راست ایستد مقدار یک تسبیح و جلسه
آنست که راست نشیند درمیان دو سجده مقدار یک
تسبیح **مسئله** شخصی در محل قومه امام را در رکوع یافت
و محل نیت کردن نیست فی الحال گوید که دخلت فی صلوة الامام
و خود را پیوندد ثواب جماعت دریابد اگر پرسند که فرض بودن
طهارت بکدام آیت ثابت شده است جواب بگو که باین
آیت ثابت شده است که قوله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم
الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم و ایدیکم الی المرافق وامسحوا
برؤسکم وارجلکم الی الکعبین اگر پرسند که فرض قائمی
کدام است و فرض دائمی کدام است جواب بگو که فرض قائمی پنج وقت
نماز است و فرض دائمی ذکر خدای تعالی را بسیار گفتن است
مسئله شخصی جنابت شد آبش در کجا قرار میگیرد

جواب بگو که در درون دل قرار میگیرد اگر پرسند که
عقل فاضلتر است یا علم جواب بگو که علم اعلی مرتبهٔ عقل است
علم حاجت است همچون وضو ساختن از برای نماز آلت است
زیرا که رو نیست گذاردن نماز با وضو اگر پرسند که دریا
از غلاف میکشی چه میخوانی جواب بگو که این آیت میخوانم
قوله تعالی اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ اِنَّا لَا نُضِیعُ اَجْرَ مَنْ
اَحْسَنَ عَمَلًا اگر پرسند که در دره زدن چه میگوئی جواب بگو که
این آیت را میخوانم قوله تعالی وَکَانَ اللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرًا
اگر پرسند که دره از کدام پوست است جواب بگو که
از پوست گوسفند حضرت اسمعیل علیه السلام اگر پرسند که
شرایط روزه چند است جواب بگو که سه است اول عقل دوم بلوغ سوم
اسلام اگر پرسند که قبله چند است جواب بگو که پنجست
اول قبلهٔ عرش از نور است و او قبلهٔ حاملان است دوم قبلهٔ
کرسی است از زبرجد است آن قبلهٔ کروبیان است سوم
بیت المعمور از زمرد است او قبلهٔ فرشتگان است

چهارم بیت المقدس از یاقوت سرخ است و قبلهٔ پیغمبران است
پنجم بیت الله یعنی خانهٔ کعبه است از سنگ است آن قبلهٔ مؤمنان
است تن در محراب می ایستد و جان در کعبه و خرد در بیت
المعمور و فعل در کرسی و دل در عرش است هر که این قاعده را اندانند
امامتی او درست نباشد و این آیت است از حضرت امام اعظم رضه
گفته اند هر که این چهار سئله را اندانند امامتی درست نباشد
از امام پرسند که امام ما تو را و امام تو کیست بگوید که امام من قرآن
است دوم گویند که ما یان بتو اقتدا می کنیم و تو بکه اقتدا میکنید
گوید که من بقرآن مجید اقتدا میکنم سوم آنکه نماز ما بتو درست میشود
و نماز تو بکه درست میشود بگوید که نماز شما یان بمن درست میشود و نماز
من بعلم خدای تعالی و بشریعت رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
درست میشود چهارم آنکه نماز ما میگذاری یا نماز خویش گوید که من
نائب قوم و گذارنده نماز م اگر پرسند که امامتی را چه فضیلت است
جواب بگوکه ده فضیلت است تا نماز جماعتیان درست و روا
باشد اول در قرارت لحن نکند دوم تکبیر بلند گوید سوم رکوع و سجود

بجای آرد چهارم از حرام و شبهه خود را نگاه دارد پنجم
جامهٔ خود را نیک پاک دارد از نجاست و خفیفه ششم در نماز
قرآن بسیار نخواند تا ملال قوم نشود هفتم بخود شش عجب نیارد
هشتم بمسجد پیش از قوم رود و بعد از قوم برآید نهم قوم را آمرزش
خواهد که او شفیع قوم است دهم سلام دادن بر نیت مومنان
و هم بر نیت فرشتگان بعد از ان همهٔ مومنان را دعا
کند و اجابت خواهد اگر خود را دعا کند خیانت کرده باشد
اگر پرسند که مؤذن را چند چیز لازم است جواب بگو که سه چیز
لازم است اول شناختن وقت دوم نگاه داشتن حلق از حرام
سوم چون غایب باشد کسی دیگر اذان گوید روی ترش نکند و از وی
مؤذنه چیزی طلب نکند و مسجد را پاکیزه دارد اگر پرسند که
چند فرقه مؤذنه را نشاید جواب بگو که هفت فرقه مؤذنه نشاید اول
تهمت کننده دوم تهمت کرده شده سوم کذاب چهارم غیبت
کننده پنجم خمر خوار ششم روستایی یعنی در بیابان کلان
شده باشد هفتم فاسق اگر پرسند که در کلمات اذان

درچند جا بیم کفرست جواب بگو که در ده جا بیم کفرست اوّل
همزهٔ اللّه را مدّ کشیده گوید دوم اکبر را اکبار گوید سوم اشهد را
اشهاد گوید چهارم اشهد را اشحد گوید پنجم لا اله الّا اللّه را
بی تشدید گوید ششم حیّ علی الصّلوة را حیا علی الصّلوة گوید
هفتم علی الصّلوة گوید هشتم حیّ علی الفلاح را هی علی الفلاح گوید نهم
حیّ علی الفلاح را حی الفلاح گوید دهم علی الصّلوة را بی تشدید خواند
اگر پرسند که نیت غسل کدام ست جواب بگو که این ست
نَوَیتُ اَن اَغتسِلَ غسلاً مِنَ الجنابة رفعاً للحدث واستباحةً
للصّلوة تقرّباً مِنَ اللّه تعالی اللّه اکبر اگر پرسند که
واجبات غسل چند ست جواب بگو که ده ست اوّل آب در دهان کردن دوم
آب در بینی کردن سوم در گوشهٔ چشم آب رسانیدن چهارم زیر
ناخن آب رسانیدن پنجم در سوراخ ناف آب رسانیدن ششم
در موضع استنجا آب رسانیدن اگر مقدار درهم شرعی باشد
شستن آن فرض ست هفتم آب را اسراف نا کردن هشتم زیاده
هشتم در خلوت کردن نهم نفس را از وسوسهٔ شیطان

شیطان نگاه داشتن دهم روی بقبله استنجا کردن

اگر پرسند که کدام جنابت است غسل واجب نیست جواب

بگو که زنی در جنابت قبل از غسل حیض دید تا مدت حیض

حیض تمام نشود غسل واجب نیست اگر پرسند که

استنجا بر چند نوع است جواب بگو که بر نوعست چهار او فرض و یکی

واجب و یکی سنت و یکی مستحب و یکی احتیاط و یکی بدعت

آن چهار یکیه فرض است اول زنی که از حیض پاک شود دوم زنیکه

از نفاس پاک شود سوم کسی که جنابت رسیده باشد چهارم

در مقعد کسی نجاست رسیده زیاده از درهم شرعی باشد شستن

او فرض است و آن یکی که واجب است نجاست برابر درهم

شرعی باشد و آن یکی که سنت است نجاست کمتر از درهم شرعی

باشد و مستحب آنست که بول کرده باشد سر اندام نهانی را بشوید

احتیاط آن است که باد از وی بوجود آید بشوید بدعت آنست که

از مقعد چیزی نبراید استنجا کردن اگر پرسند که استنجای خاکی

بر چند نوعست جواب بگو که دوازده نوعست شش او جایز است

وشش او غیر جایز است آن شش که جایز است اول کلوخ
دوم خاک سوم سنگ چهارم نمد پنجم پخته کهنه ششم خشت
خام و آن شش که غیر جایز است اول خشت پخته دوم علف
سوم سرگین چهارم استخوان پنجم انگشت ششم سفال اگر پرسند
استنجا و استنقا و استبرا کدام است جواب بگو که استنجا شستن اندام
نهانی است و استنقا سه بار دست خود را مالیدن بکلوخ تا بوی
نجاست نماند و استبرا کواهی دادن دل است بر پاک شدن **مسئله**
مسلمانی درمیان دو فریضه مبتلا شد چنانچه ستر عورت
فریضه است و زایل کردن نجاست نیز فریضه است باید که نگرندگان
گویند که روی بگردانند وی بکار خود باشد اگر ایشان روی
بگردانند بزه کار شود **مسئله** اگر کسی نماز میگذارد
باور همیست هر طرف نجس شده صحیح آنست که مانع جواز صلوة
نیست و اگر کسی نماز میگذارد و جامه در بر دارد بر هر دو نجاست
کمتر از درهم است و جمع کنند زیاده از قدر درهم میشود
نماز جایز نیست **مسئله** چون شستن آغاز کند

کند اول قبل شوید یا دبر نزد امام اعظم رحمة الله علیه اول دبر شوید
بعد ازان قبل بشوید و نزد صاحبین اول قبل بشوید بعد ازان دبر فتوی
بر قول حضرت امام اعظم رحمة الله علیه زیرا که شستن دبر اهم است
از انکه سنت است و شستن قبل مستحب است پس سنت را باید
مقدم داشتن و در شستن دبر اولی مردان را و زنان را برابر است
نظم در خلا جا چون نشینی دامن خود برمکش ✤ پست بنشین و مگوی هیچ
نوعی از کلام ✤ رو بسوی قبله نی و پشت سوی قبله نی ✤ دست چپ
باید که سوی قبله باشد والسلام **اگر پرسند که** روزه را
قضا واجب آید و نماز را نیاید چرا جواب بگو که حوا رضی الله
عنها را حیض آمد از مهتر آدم علیه السلام پرسیدند درین
حالت نماز میگذارم یا نه حضرت آدم علیه السلام گفتند که
باش تا فرمان خدای تعالی چه رسد مهتر جبرئیل علیه السلام وحی آوردند
خدای تعالی میفرماید که در حالت حیض نماز را ترک میکنید دوم
باره حیض آمد حوا رضی الله عنها روزه دار بودند از مهتر آدم
علیه السلام پرسیدند که روزه دارم یا نه حضرت آدم علیه

السلام قیاس کردند که در حالت حیض نماز منع شده
بود روزه نیز عبادت است منع خواهد شد جبرئیل علیه السلام
وحی آورده اند که چون بیرخصت روزه بخوردی آن را قضا
داشتن واجب کردانیدم و دلیل دیگر آن که روزه هر سال
یک ماه میشود و در حالت حیض اگر ده روز روزه بخورد
و در دوازده ماه قضا داشتن دشوار نباشد و اما در هر ماهی
حیض ده روز باشد پنجاه وقت نماز قضا میشود و در ماه پنجاه
وقت نماز قضا کردن دشوار بود و زنان ضعیف اند نتوانند
کردن **مسئله** ایام حیض کم شدهٔ عورت

نظم

آنکه اولی بنظم نام حق	شیخ عالم مصنف مطلق
باد بر روح او هزار دعا	بس که آسان بکرد مشکلها
خاک پایش بدیده سرمه کشم	چون که بوده بدرد ما مرهم
گفت آن شیخ پیشوای جهان	افضل حال قال آدمیان

هر زنی را که کم شود ایام — غسل باید بهر نماز مدام
صورتش اینکه عورتی بوده — تا که سه روز حیض میدیده
بعد ازان نقل کرد از سه روز — از ده اوّل ای مه دل سوز
تا که در ماه دوّم آن عورت — در ده دوّمش همین عادت
بعد در ماه سوّم ای فاخر — دید سه روز در ده آخر
بعد ازان گشت مستمر آندم — در جمیع مه ای نکو همدم
گشت آن عادت اوّل مفقود — از چنین عورتی که عادت بود
نیست معلوم ای نکو خاطر — اوّل تا ماه است یا آخر
حکم کردند فقیه ذی الاکرام — اندرین حال بهر خاص و عام
ترک سازد سه روز از هر ده — اینچنین کس نماز هم روزه
هفت دیگر نماز و روزه مدام — بکند او تمام در اسلام
بهر هر یک نماز غسل آرد — بعد ازان او نماز بگذارد
غسل او همچو استحاضه بود — که بهر یک وضوی تازه بود
کردم از جامع الصغیرش نقل — تا که سازد قبول هر با عقل
نظم کرد بندهٔ فقیر الحال — احقر نامراد مسیر جلال

دانکه از هجرت رسول چه رفت	یکهزار صدست و پنجه هفت

و در شرح هدایه مسطورست که سبب ابتدا حیض آن بود که چون حضرت حوا رضی الله عنها در بهشت دانه گندم خورد عذر زنان بروی پدید آمد و باقی ماند دختران او را تا روز قیامت

اگر پرسند که در تیمم چند چیز فرض است جواب بگو که چهار چیز فرض است اول نیت دوم قصد خاک پاک سوم یکضرب از برای مسح روی چهارم یک ضرب دیگر از برای مسح دو دست مع آرنج اگر پرسند که در نماز جنازه در کدام وقت تیمم درست جواب بگو که وقتی که جنازه بر زمین مانند تیمم درست باشد اما در زمین نهاده درست نباشد المراد یوضع من اعناق الرجل علی الارض حتی لو تیمم قبل الوضع علی الارض لا یجوز اگر پرسند که در تیمم استیعاب شرط هست یا نه حسن ابن زیاد از امام اعظم رحمة الله علیه خواجه امام سرخسی فقیه ابو اللیث روایت کرده اند که استیعاب شرط است

اگر پرسند که محمد رسول الله را چه طریقه میشناسی جواب محمد بنده خداست فرزندان آدم علیه السلام آنچه

جبرئیل علیہ السلام بمحمد علیہ السلام آوردہ است برحق است
وراست است اگر پرسند کہ ملت چند است جواب بگو کہ سہ است
و سہ است اگر پرسند کہ تو از کدام ملتی جواب بگو کہ
از ملت اسلام اگر پرسند کہ ملت چیست جواب بگو کہ
الملۃ الدین یعنی ملت دین است اگر پرسند کہ امت
کی جواب بگو کہ امت محمد علیہ السلام اگر پرسند کہ امت
چہ باشد جواب بگو کہ پیروی کردن است

تمت تمام

تم

تم

بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مجید مر خدای پاک را
انکه جان بخشید مشتی خاک را

انکه در آدم دمید او روح را
داد از طوفان نجات او نوح را

انکه فرمان کرد قهرش باد را
تا سزای داد قوم عاد را

انکه لطف خویش را اظهار کرد
بر خلیلش نار را گلزار کرد

آن خداوندی که هنگام سحر
کرد قوم لوط را زیر و زبر

سوی او خصمی که تیر انداختی
پشهٔ کارش کفایت ساختی

انکه اعدا را به دریا در کشید
ناقه را از سنگ خارا بر کشید

چون عنایت قادر قیوم کرد
بر کف داود آهن موم کرد

با سلیمان داد ملک و سروری
شد مطیع خاتمش دیو و پری

از تن صابر بکرمان قوت داد — هم ز یونس لقمهٔ با حوت داد

آن یکی را آره بر سر می نهد — دیگری را تاج بر سر می نهد

اوست سلطان هرچه خواهد آن کند — عالمی را در دمی ویران کند

نیست سلطانی مسلم مر ورا — نیست کس را زهرهٔ چون و چرا

آن یکی را گنج و نعمت میدهد — دیگری را رنج زحمت میدهد

آن یکی را زر دو صد همیان دهد — دیگری در حسرت نان جان دهد

آن یکی بر تخت با صد عز و ناز — دیگری کرده دهان از فاقه باز

آن یکی پوشیده سنجاب سمور — دیگری خفته برهنه در تنور

آن یکی بر بستر کمخاء و نخ — دیگری بر خاک خواری بسته یخ

طرفة العینی جهان برهم زند — کس نمیداند که آنجا دم زند

آنکه با مرغی هوا ماهی دهد — بندگان را دولت شاهی دهد

بی پدر فرزند پیدا او کند — طفل در مهد گویا او کند

مردهٔ صد ساله را حی میکند — این بجز حق دیگری کی میکند

صانعی کز طین سلاطین میکند — نجم را رجم شیاطین میکند

از زمین خشک رویاند گیاه — آسمان را بیستون دارد نگاه

هیچکس در ملک او انبازنی | قول او را لحن نی آوازنی

در نعت سید المرسلین ﷺ

بعد ازین گویم درود مصطفیٰ | انکه علم یافت از نورش صفا
سید کونین ختم المرسلین | آخر آمد بود فخر الاولین
انکه آمد نه فلک معراج او | انبیاء اولیا محتاج او
شد وجودش رحمة للعالمین | مسجد او شد همه روی زمین
صد هزاران رحمت جان آفرین | بروی بر آل پاک طاهرین
انکه شد یارش ابو بکر و عمر | از سر انگشت او شق شد قمر
آن یکی او را رفیق غار بود | وان دگر لشکر کش ابرار بود
صاحبش بودند عثمان و علی | بهر او کشتند در عالم ولی
آن یکی کان حیا و حلم بود | وان دگر باب مدینه علم بود
آن رسول حق که خیر الناس بود | عم پاکش حمزه و عباس بود
هر دم از ما صد درود و صد سلام | بر رسول و آل و اصحابش تمام

در فضیلت ائمهٔ دین ﷺ

آن امامانی که کردند اجتهاد | رحمت حق بر روان جمله باد

بوحنیفه بود امام باصفا | آن سراج امتان مصطفی
باد فضل حق قرین جان او | شاد باد ارواح شاگردان او
صاحبش بو یوسف قاضی شده | وز محمد ذوالمنن راضی شده
شافعی ادریس و مالک باز فر | یافت زیشان دین احمد زیب و فر
احمد حنبل که بود او مرد حق | در همه چیز از همه برده سبق
روحشان در صدر جنت شاد باد | قصر دین از علمشان آباد باد

مناجات بدرگاه قاضی الحاجات

پادشاها جرم ما را درگذار | ما کنه کاریم تو آمرزگار
تو نکو کاری و ما بد کرده ایم | جرم بی اندازه بیحد کرده ایم
سالها در بند عصیان گشته ایم | آخر از کرده پشیمان گشته ایم
دائما در فسق و عصیان بوده ایم | غافل از هر نواهی بوده ایم
روز شب اندر معاصی بوده ایم | همقرین نفس شیطان مانده ایم
بی کنه نگذشته برما ساعتی | با حضور دل نکرده طاعتی
بر در آمد بنده بگریخته | آبروی خود بعصیان ریخته
مغفرت دارم امید از لطف تو | زانکه خود فرموده لاتقنطوا

بحر الطاف تو بی پایان بود | ناامید از رحمت شیطان بود
نفس شیطان زد کریم را ه من | رحمتت باشد شفاعتخواه من
چشم دارم از کنه پاکم کنی | پیش از آن کاندر لحد خاکم کنی
اندر آئدم کز بدن جانم بری | از جهان با نور ایمانم بری

در بیان مخالفت نفس

عاقل آن باشد که او شاکر بود | وانکهی بر نفس خود قاهر بود
هر که خشم خود فرو خورد الحیان | باشد او از رستگان جهان
آن بود ابلهترین مردمان | کز پی نفس و هوا باشد روان
وانکهی پندارد آن تاریک رای | خواهد آمرزیدنش آخر خدای
گرچه درویشی بود سخت ای پسر | هم ز درویشی بباشد خوبتر
هر که او را نفس تو سن رام شد | از خردمندان بنیکو نام شد
بر مراد نفس تا کردی امیر | صبر پیش گیر و قناعت پیشه گیر
در ریاضت نفس بهم را کوشمال | تا نیندازد ترا اندر وبال
هر که خواهد تا سلامت ماند او | از جمیع خلق رو گرداند او
مردمان را سر بسر در خواب دان | کشت بیدار آنکه او رفت از جهان

آنکه رنجاند ترا عذرش پذیر — تا بیابی مغفرت بروی مگیر
حق ندارد دوست خلق آزار را — نیست این خصلت یکی دین دار را
از ستم هر کو دلی را ریش کرد — آن جراحت بر وجود خویش کرد
آنکه در بند دل آزاری بود — در عقوبت کار او زاری بود
ای پسر قصد دل آزاری مکن — وز خدایی خویش بیزاری مکن
خاطر کس را مرنجان ای پسر — ورنه خوردی زخم بر جان ای پسر
نام مردم جز به نیکویی مبر — گر همی خواهی که گردی معتبر
قوت نیکی نداری بد مکن — بر وجود خود ستم بیحد مکن
رو زبان از غیبت مردم ببند — تا نه بینی دست و پای خود به بند
هر که از غیبت زبانش بسته شد — آنچنان کس از عقوبت رسته شد

در بیان فوائد خاموشی

ای برادر گر تو هستی حق طلب — جز بفرمان خدا مگشای لب
گر خبر داری ز حی لایموت — بر دهان خود بنه مهر سکوت
ای پسر پند و نصیحت گوش کن — گر نجاتی بایدت خاموش کن
هر کرا گفتار بسیارش بود — دل درون سینه بیمارش بود

عاقلان را پیشه خاموشی بود
پیشهٔ جاهل فراموشی بود

خاموشی از کذب و غیبت واجب است
لیک به است آنکو بگفتن رغبت است

ای برادر جز ثنای حق مگو
قول حق را از برای دق مگو

هرکه در بند عمارت میشود
هرچه دارد جمله غارت میشود

دل ز پر گفتن بمیرد در بدن
گرچه کفنارش بود در عدن

آنکه سعی اندر فصاحت میکند
چهرهٔ دل را جراحت میکند

روز زبان را در دهان محبوس دار
وز خلایق خویش را مایوس دار

هرکه او بر عیب خود بینا شود
روح او را قوتی پیدا شود

در بیان عمل صالح

هرکه باشد اهل ایمان العزیز
پاک دارد چار چیز از چار چیز

از حسد اول تو دل را پاک دار
خویشتن را بعد ازان مؤمن شمار

پاک دار از کذب و از غیبت زبان
تا که ایمانت نیفتد در زیان

پاک کردی عمل را از ریا
شمع ایمان ترا باشد ضیا

چون شکم را پاک داری از حرام
مرد ایمان دار باشی والسلام

هرکه دارد این صفت باشد شریف
ور ندارد دارد ایمان ضعیف

هر که باطن از حرامش پاک نیست — روح او را ره سوی افلاک نیست
چون نباشد پاک اعمال از ریا — هست بیحاصل چو نقش بوریا
هر کرا اندر عمل اخلاص نیست — در جهان از بندگان خاص نیست
هر که کارش از برای حق بود — کار او پیوسته با رونق بود

در سیرت ملوک

چار خصلت ای برادر از جهان — پادشاهان را همو دارد زیان
پادشه چون در ملا خندان بود — بیگمان در هیبتش نقصان بود
باز صحبت داشتن با هر فقیر — پادشاهان را همو دارد حقیر
با زنان بسیار اگر خلوت کند — خویشتن را شاه بیحرمت کند
هر کرا فرجش نگهداری بود — میل او سوی کم آزاری بود
عدل باید پادشاهان را و داد — تا ز عدلش عالمی گردند شاد
گر کند آهنگ ظلمی پادشاه — سود نکند مر ورا خیل سپاه
با زنان شاهی که در خلوت نشست — دور نبود گر رود ملکش ز دست
چون که عادل باشد و میمون لقا — باشد اندر مملکت شه را بقا
چون کند سلطان کرم با لشکری — بهر او بازند صد جان سرسری

در بیان حسن خلق

چار چیز آمد بزرگیرا دلیل — هر که این دارد بود مرد جلیل
علم را اغراز کردن بجواب — خلق را دادن جواب باصواب
هر که دارد دانش و عقل و تمیز — اهل علم حلم را دارد عزیز
دیگر ان باشد که جوید وصل دوست — زانکه از دشمن حذر کردن نکوست
ای برادر گر خرد داری تمام — نرم شیرین کوی با مردم کلام
هر که باشد تلخ کوی ترش روی — دوستان از وی بگردند ای روی
هر که را دشمن نباشد پر حذر — عاقبت بیند از و رنج و ضرر
در میان دوستان مسرور باش — گر خبر داری ز دشمن دور باش
در جوار خود عدو را ره مده — از برای آنکه دشمن دور به
با محبان باش دایم همنشین — تا توانی روی اعدا را ببین
ای پسر تدبیر راه توشه کن — پس صفت این و آن اندیشه کن

در بیان مهلکات

چار چیز است ای برادر پر خطر — تا توانی باش زینها پر حذر
قربت سلطان الفت با بدان — رغبت دنیا و صحبت با زنان

قرب سلطان آتش سوزان بود | با آبدان الفت بلای جان بود
زهر دارد در درون دنیا چو مار | گرچه بینی ظاهرش نقش و نگار
مینماید خوب زیبا در نظر | لیک از زهرش بود جان را خطر
زهر این مار منقش قاتل است | باشد از وی دور هر کس عاقل است
همچو طفلان منگر اندر سرخ زرد | چون زنان مغرور رنگ و بو مگرد
زال دنیا چون عروس آراسته | هر دو روزی شوی دیگر خواسته
مقبل آن مردی که شد زین جفت طاق | پشت بروی کرد و دادش صد طلاق
لب به پیش شوی خندان میکند | پس هلاک از زخم دندان میکند

در بیان اهل سعادت

شد دلیل نیک بختی چار چیز | هر که این چارش بود باشد عزیز
اهل پاک آمد دلیل نیک بخت | نیست بد اصلی سزای تاج و تخت
نیک بختان را بود رای صواب | آنکه بد رای است باشد در عذاب
هر که این از عذاب حق بود | نیست مؤمن کافر مطلق بود
عمر دنیا چند روزی بیش نیست | غافلت آنکس که پیش اندیش نیست
ترک لذات جهان باید گرفت | دامن صاحبدلان باید گرفت

در پی لذات نفسانی مباش | دوستدار عالم فانی مباش
نیست حاصل رنج دنیا بردنت | عافیت چون می بباید مردنت
از تنت چون جان روان خواهد شدن | خاک اندر آستخوان خواهد شدن
مر ترا از دادن جان چاره نیست | رهزنت جز نفس اماره نیست

در بیان سبب عافیت

عافیت را گر بخواهی ای عزیز | میتوانش یافتن از چار چیز
ایمنی و نعمت اندر خاندان | تندرستی و فراغت بعد ازان
چونکه با نعمت امانی باشدت | عافیت را زود نشانی باشدت
با دل فارغ چو باشی تندرست | دیگر از دنیا نباشد هیچ چست
برمیاور تا توانی کام نفس | تا نیفتی ای پسر در دام نفس
زیر پا آور هوای نفس را | کم بدوده بهر های نفس را
نفس شیطان میبرندازره ترا | تا بیندازند اندر چه ترا
نفس را سرکوب دایم خوار دار | تا توانی دورش از مردار دار
نفس بد را هر که سیر بش میکند | در کنه کردن اسیرش میکند
خلق خود را دور دار از هر مزه | تا نیفتی در وبال و ریزه ها

زاب نان تا لب شکم را پر مساز — همچو حیوان بهر خود آخور مساز
روز کم خور گرچه صایم نیستی — پر مخور آخر بهایم نیستی
ایکه در خوابی همه شب تا بروز — بهر گور خود چراغی بر فروز
خواب خور جز پیشهٔ انعام نیست — خفته کان بهره از انعام نیست
ای پسر بسیار خواهی خفت خیز — گر خبر داری ز خود بی گفت خیز
دل درین دنیای دون بستن خطاست — دامن از وی گر تو بر چینی رواست
از چه دل بندی بدنیای دنی — چون نهٔ جاوید در وی بودنی

در بیان خود آرایی ص

ظاهر خود را میارا ای فقیر — تا که گردد باطنت بدر منیر
طالب هر صورت زیبا مباش — در هوای اطلس و دیبا مباش
از هوا بگذر خدا را بنده شو — زنده کی می بایدت در ژنده شو
خرقهٔ پشمینه را بر دوش کن — شربتی از نامرادی نوش کن
گر همی خواهی نصیب از آخرت — زو بدر کن جامه های فاخرت
بی تکلف باش و آرایش مجوی — ترک راحت گیر آسایش مجوی
در برت گو کسوت نیکو مباش — زیر پهلو جامه خوبت گو مباش

هیچ صوفی در لباس صوف باش | در صفتهای خدا موصوف باش
مرد ره را بوریا قالین بود | زانکه خشتش عاقبت بالین بود
مرد ره را بود دنیا سود نیست | هر کرا این اندیشه نابود نیست

در بیان تواضع و صحبت درویشان

گر ترا عقل است باد انش قرین | باش در درویش و بر درویشان نشین
همنشینی جز بدرویشان مکن | تا توانی غیبت ایشان مکن
حب درویشان کلید جنت است | دشمن ایشان سزای لعنت است
پوشش درویش غیر از دلق نیست | در پی کام هوای حلق نیست
مرد تا ننهد بفرق نفس پای | ره کجا یابد بدرگاه خدای
مرد ره در بند قصر و باغ نیست | در دل او غیر درد داغ نیست
گر عمارت مدبری بر آسمان | عاقبت زیر زمین گردی نهان
گرچه رستم شوکت زورت بود | جای چون بهرام در گورت بود
ای پسر از آخرت غافل مباش | با متاع این جهان خوش دل مباش
در بلیات جهان صابر بباش | گاه نعمت شاکر جبار باش

در بیان دلائل شقاوت

چار چیز آثار بد بختی بود — جاهلی و کاهلی سختی بود

بیکسی و ناکسی هر چار شد — بخت بد را این همه آثار شد

آنکه در بند عبادت میشود — بیشک از اهل سعادت میشود

بر هوای خود قدم هر کو نهاد — کی تواند کرد با نفسک جهاد

هر که سازد در جهان با خواب خوی — در قیامت نبودش ز آتش گذار

رو بگردان از مراد آرزو — پس بدرگاه خدا رو آر تو

کامرانی سر بناکامی کشد — مرد ره خط در نکونامی کشد

امر و نهی حق چو در ای ای ولید — پس مرو دنبالهٔ نفس پلید

هر که ترک کامرانی میکند — بر خلافش زندگانی میکند

امر و نهی حق ز قرآن گوش دار — جای شادی نیست دنیا هوش دار

در بیان ریاضت

گر همی خواهی که گردی سربلند — ای پسر بر خود در راحت ببند

[illegible] بست او در راحت تمام — باز شد بر وی در دار السلام

غیر حق را هر که خواهد ای پسر — کیست در عالم از او گمراه تر

[illegible] ترک عز و جاه کن — خویش را شایسته درگاه کن

عزّ و جاهت سر بپستی میکشد | مرترا بر تن پرستی میکشد
خوار باشد هر که باشد جاه جوی | ای برادر رو ترک آن در کا جوی
نفس در ترک هوا مسکین بود | کو شمال نفس یاران این بود
چون دلت از یاد حق ایمن بود | نفسک اماره کی ساکن بود
هر که او را آنکه بر صانع بود | در جهان بالقمهٔ قانع بود
اکتفا بر روزی هر روزه کن | گر نداری از خدا در یوزه کن

در بیان مجاهدت نفس

نفس تو ان کشت الّا با سه چیز | چون بگویم یاد گیرش ای عزیز
خنجر خاموشی و شمشیر جوع | نیزهٔ تنهائی و ترک هجوع
هر کرا نبود مرتب این سلاح | نفس او هرگز نیابد صلاح
چون که دل پر یاد الله بود | دیو ملعون پایه و همراهت بود
اهل دنیا را چو زر سیم آیدش | لقمه های چرب شیرین بایدش
هر که او در بند سیم و زر بود | در عقوبت عاقبت مضطر بود
آنکه بهر آخرت کارش بود | از خدا تشریف بسیارش بود
مال دنیا کاران را دهند | عاقبت هر هیز کاران را دهند

هست شیطان ابیر در دشمنت | غل آتش خواهد اندر گردنت
مدبری کو رو بدنیا آورد | بهره کی از عالم عقبی برد
ای پسر با یاد حق مشغول باش | وز خلایق دور همچون غول باش

در بیان فقر

فقر خود را پیش کس بیدا مکن | محنت امروز را فردا مکن
مر ترا آن کس که فرد احجان دهد | غم مخور آخر که آب و نان دهد
تا بکی چون مورها شی دانه کش | گر تو مردی فاقه را مردانه کش
بر توکل گر بود فیروزیت | حق دهد مانند مرغان روزیت
از خدا شاکر بود مرد فقیر | کرد هد قوتش لبان فطیر
خم مشو پیش تو انگر همچو طاق | تا نکردی جفت با اهل نفاق
مرد ره را ام ننگ از خلق نیست | نقرتش از جاههای دلق نیست
هر کرا ذوق دنا می بود | خاص مشمارش که او عامی بود
گر ترا دل فارغ از زینت بود | کی هوای مرکب زینت بود
روی دل چون از هوا برتافتی | بعد ازان میدان که حق را یافتی

در بیان آثار ابلهان

چار چیز آمد نشان ابلهی | با تو گویم تا بیابی آگهی
عیب خود را بد نه بیند در جهان | باشد اندر چشم عیب کسان
تخم بخل اندر دل خود کاشتن | آنکه مهد سخاوت داشتن
هر که خلق از خلق او خوشنود نیست | هیچ قدرش بر در معبود نیست
هر که او را پیشه بد خوئی بود | کار او پیوسته بد رویی بود
خوی بد در تن بلایی جان بود | مردم بد خونه از انسان بود
بخل شاخ از درخت دوزخ است | وان بخیلک از سگان مسلخ است
روی جنت را کجا بیند بخیل | پشهٔ افتاده زیر پای فیل
باش از بخل و بخیلان برکران | تا نباشی از شمار ابلهان

در بیان عافیت

از بلا نارسته کردی العزیز | باز باید داشتن دست از دو چیز
رو تو دست از نفس دنیا باز دار | تا بلاها را نباشد با تو کار
کر بحرص و آز کردی مبتلا | با تو رو آرد ز هر سو صد بلا
آنکه بنود هیچ نقدش در میان | هر کجا باشد بود اندر امان
نفس دنیا را رها کن ای پسر | تا رهی از هر بلا و هر خطر

ای بسا کش از برای نفس زار — در بلا افتاد و کشت از غم نزار
از برای نفس مرغ نامراد — آمد و در دام صیاد او فتاد
تا دلت آرام یابد ای پسر — بود نابود جهان یکسر شمر
از عذاب قهر حق ایمن مشو — در پی آزار هر مؤمن مشو
در بلا یاری مخواه از هیچکس — زانکه نبود جز خدا فریادرس
هر گرا رنجانده عذرش بخواه — تا نباشد خصم تو در عصر گاه
گر غنا خواهد کسی از ذوالمنن — در قناعت میتوانش یافتن

در بیان عقل و عاقلان

هر گرا عقل است دانش ای عزیز — دور باید بودنش از چار چیز
کار خود با ناسزا نکند رها — مردمی نکند بجای ناسزا
عقل داری میل بکاری مکن — زین چو بگذشتی سبکباری مکن
هر گرا از جام دل روشن بود — در زمانه با صلاح تن بود
تا شوی بیش از همه در روزگار — دست بر نان و نمک بگشاده دار
تا تو باشی در زمانه دادگر — زیردستان را نکو دار ای پسر
هر که بر پند خود آمد استوار — پند او را دیگران بندند کار

بنده را گر نیست در کار رضا — کی تواند باز کرد اند قضا
هر که او ستیزه با سلطان کند — کار خود را سر بسر ویران کند
هر که او باغی شود از پادشاه — روز او چون تیره شب گردد تباه

در بیان علامت مدبران

چار چیز آمد نشان مدبری — یاد گیرش گر تو روشن خاطری
مدبری با شد بابله مشورت — پس بجاهل دادن سیم و زرت
هر که پند دوستان نکند قبول — در حقیقت مدبرست آن بوالفضول
هر که از دنیا نگیرد عبرتی — هست از ان مدبر جهانرا نفرتی
مشورت هر کس که با ابله کند — دیو ملعونش سبک کمره کند
آن مال و زر دهد با جاهلان — آنچنان کس کی بود از مقبلان
زر چو جاهل را همی آید بکف — میکند هر اف میاندز تلف
نشنود از دوست مدبر پند را — از جهالت بگسلد پیوند را
عبرت گیر از زمانه ای جوان — تا نباشی از شمار مدبران

هر کرا از عقل آگاهی بود — نزد او ادبار کمراهی بود

در بیان انکه چهار چیز حقیر نباید شمرد

چار چیز آمد بزرگ معتبر — مینماید خرد لیکن در نظر
زان یکی خصم است دیگر آتش است — باز بیماری کزو دل ناخوش است
چارمین دانش که آید اند ترا — این همه تا خرد ننماید ترا
هر که در چشمش عدو باید حقیر — از بلای او کند روزی نفیر
ذرهٔ آتش چو شد افروخته — بینی از وی عالمی را سوخته
علم اگر اندک بود خوارش مدار — زانکه دارد علم قدر بیشمار
رنج اندک را بکن غمخوارگی — ورنه بینی عجز در بیچارگی
درد سر را گر نجوید کس علاج — خوف آن باشد که برگردد مزاج
باش از قول مخالف پر حذر — پیش از آن کز پا درآئی ای پسر
آتش اندک توان کشتن بآب — وای آن ساعت که گیرد اتهاب

در بیان مذمت خشم و غضب

ای پسر هر کس که دارد چار چیز — چار دیگر هم شود موجود نیز
عاقبت رسوایی آیی از لجاج — خشم را نکند پشیمانی علاج
بیگمان از کبر خیزد دشمنی — حاصل آید خواری از کاهل تنی
چون لجوجی در میان پیدا شود — بنده از شومی آن رسوا شود

خشم خود را چون که راند جاهلی — جز پشیمانیش نبود حاصلی
هر که گشت از کبر بالا گردنش — دوستان کردند آخر دشمنش
کاهلی را هر که سازد پیشهٔ — آمد از خواری بپایش تیشهٔ
خشم خود را گر فرو نخورد کسی — عاقبت بیند پشیمانی بسی
هر که او افتادهٔ تن پرورست — نیست آدم کمتر از گاو خرست

در بیان آنکه چهار چیز از چار چیز کمال مییابد

چار چیز از چار دیگر شد تمام — چون شنیدی یاد میدار ای غلام
دانش مرد از خرد گیرد کمال — از عمل دینت همی یابد جمال
دینت از پرهیز کامل میشود — نعمتت از شکر شامل میشود
هست دانش را کمالات از خرد — بی عمل را اهل دین کس نشمرد
شکر نعمت را کمالی میدهد — غافلان را گوشمالی میدهد
شکر ناکردن زوال نعمت است — بهرهٔ شاکر کمال نعمت است
علم را بی عقل نتوان کار بست — پیش بیعقلان نمی باید نشست
بیخرد دانش وبال است ای پسر — علم مرغ و عقل بال است ای پسر
هر که علمی دارد نبود بران — از طریق عقل باشد بر کران

در بیان خموشی و سخاوت

حاصل آید چار چیز از چار چیز — یاد گیر این نکته از من ای عزیز
خاموشی را هر که سازد پیشه‌ٔ — گردد ایمن بود شش اندیشه‌ٔ
گر سلامت یابدت خاموش باش — گشت ایمن هر که بنگی کرد فاش
از سخاوت مرد یابد سروری — شکر نعمت را دهد افزون تری
هر که او شد ساکت خاموش گرد — از سلامت کسوتی بر دوش کرد
گر همی خواهی که باشی در امان — رو نکو کن تو با خلق جهان
هر کرا عادت شود جود و کرم — در میان خلق گردد محترم
هر که کار نیک یابد میکند — آنچه میداند که با خود میکند
ای برادر بندهٔ معبود باش — تا توانی با سخا و جود باش

در بیان چیزی که خواری آرد

چار چیزست برد هد از چار چیز — نشنود این نکته جز اهل تمیز
هر که زو صادر شود این چار کار — بیند او چار در گیتی خمار
چون سوال آورد گردد خوار مرد — ماند تنها هر که استکبار کرد
هر که در پایان کاری نگرد — عاقبت روزی پشیمانی خورد

هر که نکند احتیاط کار ها | بر دلش آخر نشیند بار ها
هر که کشت از خوی به با سازگار | دوستان بیشک کنند از وی فرار

در بیان آنچه آدمی را شکست آرد

آدمی را چار چیز آرد شکست | با تو گویم گوش دار ای حق پرست
دشمن بسیار و وام بیشمار | جرم بسیار و عیال پر قطار
وای مسکینی که غرق وام شد | هر دمش از غصه خون اشام شد
هر کرا بسیار باشد دشمنش | خیره گردد هر دو چشم روشنش
هر کرا اطفال بسیارش بود | دل درون سینه بیمارش بود

در بیان صفت زنان و صبیان

چار چیزست از خطا های پسر | گوش دارش با تو گویم سر بسر
اول از زن داشتن چشم وفا | ساده دل را لیس خطا باشد خطا
ایمنی زابله خطای دیگرست | صحبت صبیان ازین ها بدترست
چار مین از مکر دشمن ایمنی | کی کند دشمن بغیر از دشمنی

در بیان عطای حق تعالی

چار چیزست از عطا های کریم | با تو گویم یاد گیرش ای سلیم

فرض حق اول بجا آوردن است | والدین از خویش راضی کردن است
حکم دیگر جهیت با شیطان مهان | چار مین نیکی بخلق نامراد

در بیان آن که عمر را زیاده کند

می فزاید عمر مرد از چار چیز | این نصیحت بشنو ای جان عزیز
اول آوردن بکوش آواز خوش | دوم نگهی دیدن جمال ماه وش
سوم آمد همنی بر مال و جان بود | میفزاید عمر مردم را از ان
آنکه کارش بر مراد دل بود | در بقا افزونیش حاصل بود

در بیان آنکه عمر را بکاهد

عمر مردم را بکاهد پنج چیز | یاد دارش چون شنیدی ای عزیز
شد یکی زان پنج در پیری نیاز | بس غریبی دوم نگهی رنج دراز
هر که او برمرده اندازد نظر | عمر او بیشک بکاهد ای پسر
پنجم آمد ترس و هم از دشمنان | عمر را اینها همی دارد زیان
هر که او از دشمنان ترسان بود | کار او هر لحظه دیگرسان بود
از خدا ترس و مترس از دشمنان | کز همه دارد خدایت در امان

در بیان باعث زوال سلطنت

چار چیز آمد فساد پادشاه — با تو میگویم ولی دارش نگاه
اوّل اندر مملکت جور امیر — دیگران غفلت که باشد در وزیر
رنج شه باشد خیانت در دبیر — بد بود گر قوّتی یابد اسیر
چون کند در ملک شه میری ستم — پادشه را زین سبب باشد الم
چون بود غافل وزیر بیخبر — ملک شه از وی بود زیر و زبر
گر خلل در کاتب دیوان بود — عاقبت رنج دل سلطان بود
گر اسیران را شود قوّت پدید — در ولایت فتنها گردد جدید
چون صلاحت در وجود شه بود — دست میران از ستم کوته بود
گر نباشد واقف و دانا وزیر — پادشه را زو بود رنج کثیر
گر ندارد شه سیاست را بکار — ملک ویران گردد از هر نابکار

در بیان آن که آبرو نریزد

دور باش از پنج خصلت ای پسر — تا نریزد آبرویت در نظر
اوّلا کم گوی با مردم دروغ — زانکه گردی از دروغت بی فروغ
هر که استیزه کند با مهتران — آبروی خود [illegible]
پیش مردم هر کرا نبود ادب — گر بریزد آ[illegible]

از سبکباران مباش ای نیکخو — از سبکساری بریزد آبرو

ای پسر با مهتران کمتر ستیز — وز حماقت آبروی خود مریز

گر بعالم آبرو میبایدت — دایما خلق نکو می بایدت

هر که آهنگ سبکباری کند — ز آبروی خویش بیزاری کند

جز حدیث راست با مردم مگوی — تا نگردد آبرویت آبجوی

از خلاف از خیانت باش دور — تا بود پیوسته در روی تو نور

گر همی خواهی که گویندت نکو — ای برادر هیچکس را بد مگو

تا نباشی در جهان اندوهگین — از حسد در روزگار کس مبین

در بیان آنکه آبرو بیفزاید

می فزاید آبرو از پنج چیز — با تو گویم بشنو ای اهل تمیز

در سخاوت کوش اگر داری غنا — تا فزاید آبرویت از سخا

بردباری و وفاداری گزین — زانکه آبرو افزاید ازین

آنکه او بر خلق بگشاید همی — بیشک آبروی افزاید همی

چون بکار [illegible] حاضر بوده — آبروی خویش را افزوده

[illegible] فزون شود — وز بخیلی بیخرد ملعون شود

هر کرا بر خلق بخشایش بود | آبروی او در افزایش بود
فخر جمله علمها نان داد است | در بروی دوستان بگشاد است
گرچه دانا باشی و اهل هنر | خویش را کمتر ز نادان شمر

در علامت نادان

شد دو خصلت مرد نادان را نشان | صحبت صیاد غیبت باز نان

در صفت زندگانی

ناخوشی در زندگانی ای رسید | مرد را از خوی بد کردد پدید
آنکه نبود مرد در افعال نکو | مرده میدانش که نبود زنده او
هر که گوید عیب تو اندر حضور | می نماید رهبت از ظلمت بنور
مر ترا هر کس که باشد رهنمای | شکر او می باید آوردن بجای
مر خردمندان عالم را شناس | خلق نیکو شرم سنگو تر لباس
حال خود را از دو کس پنهان مدار | از طبیب حاذق از یار و عار
تا صواب کار بینی سر بسر | بر مراد خود مکن کار ای پسر
تا توانی با زنان صحبت مجوی | راز خود را نیز با ایشان مگوی
آنچه اندر شرع ناشد ناپسند | کرد او هرگز مکن

هرچه را گر دست حق بر تو حرام — دور دار از خود که باشی نیکنام

چون که روزی بر تو بگشاید نمای — دل گشاده دار تنگی کم نمای

تازه روی و خوش سخن باش ای اخی — تا بود نام تو در عالم سخی

بر مخور اندوه مرگ ای بولهوس — چونکه وقت آید نگردد پیش و پس

دل ز غل غش همیشه پاک دار — تا توانی کینه در سینه مدار

تکیه کم کن خواجه بر کردار خویش — دل بنه بر رحمت جبار خویش

بهترین چیزها خلق نکوست — خلق خلق نیک را دارند دوست

رو فروتر باش دایم ای خلف — کین بود آرایش اهل سلف

آنکه باشد در کف شهوت اسیر — گرچه آزادست او را بنده گیر

گر تو بینی ناکسی را دستگاه — حاجت خود را ازو هرگز مخواه

بر در ناکس قدم هرگز مبر — ورنه بینی هم مپرس از وی خبر

تا توانی کار ابله را مساز — کار فرمایش ولی کمتر نواز

در احتراز دشمنان

آنکه

چون ز دو کس پرهیز کن ای هوشیار — تا نه بینی نکبتی از روزگار

در بیان که او ستیزه روست — وانگهی از صحبت نادان دوست

خویش را از نزد دشمن دور دار | یار نادان را ز خود مهجور دار
ای پسر کم گوی با مردم دروغ | ور بگوئی از تو گردانند پشت
بهترین خصلت ارادتمند کراست | آنکه داد انصاف انصافش نخواست
چون حدیث خوب گوئی با فقیر | به بود ز انش که پوشانی حریر
خشم خوردن پیشهٔ هر سرورست | تلخ باشد و ز شکر شیرین تر است
هر که با مردم نسازد در جهان | زندگانی تلخ دارد بیگمان
آنکه شوخ ست ندارد شرم نیز | وانکه او ناپاک زاد ست ای عزیز
از ملامت تا بمانی در امان ✤ | باش دایم همنشین زیرکان

در بیان آنکه اعتماد را نشاید ✤

کس نیابد هیچ چیز از هیچ کس | یاد گیر از ناصح ای صاحب نفس
نیست اول دوستی اندر ملوک | این سخن باور کنند اهل سلوک
سفلهٔ را با مروت منگری | هیچ بد خویی نیابد مهتری
هر که با مال کسان دارد حسد | بوی رحمت بر دماغش کی رسد
آنکه کذاب ست میکوید دروغ | نیستش در وفاداری فروغ

در بیان نصیحت و خیراندیشی ✤

هر کرا سه کار عادت باشدش
در جهان بخت سعادت باشدش

اوّلاً گر بیند او عیب کسان
در ملامت هیچ نکشاید زبان

هر کرا بینی براه ناصواب
سر بر آهش آر تا یابی ثواب

زحمت خود دار از مردم دور دار
بار خود بر کس مینگکن زینهار

در بیان تسلیم

گر همی خواهی که باشی رستگار
رخ مگردان ای برادر از سه کار

اوّلاً دیدن بود حکم قضا
بعد ازان جستن بجان و دل رضا

هیئت سوم دور بودن از جفا
هر که این دارد بود اهل صفا

هر که دارد دانش و عقل و تمیز
جز براه حق نبخشد هیچ چیز

صدقهٔ کالوده کردد با ریا
کی بود آن خیر مقبول خدا

گر عمل خالص نباشد همچو زر
قلب را ناقد نیارد در نظر

در بیان مذمت دنیا

با چه ماند این جهان کویم جواب
انکه نبیند آدمی چیزی بخواب

چون شوی بیدار از خواب العزیز
حاصلی نبود ز خواب هیچ چیز

همچنین چون زندهٔ افتاد مرد
هیچ چیزی از جهان با خود نبرد

...را بوده است کردار نکو	در ره عقبی بود همراه او
...ین جهان را چون زنی دان خوب روی	خویش را آراید اندر چشم شوی
...ر را می پرورد اندر کنار	مکر و شیوه مینماید بیشمار
...ون بیابد خفتهٔ شور ناگهان	بیگمان سازد هلاکش آن زمان
...ر تو باید ای عزیز پر هنر	گر چنین مکاره باشی پر حذر

در بیان ورع

...د ورع ثابت قدم باش ای پسر	گر همی خواهی که گردی معتبر
...خانهٔ دین کرده آباد از ورع	لیک میگردد خرابی از طمع
...ر که علم ورع گیرد سبق	دور باید بودنش از غیر حق
...ن کاری از ورع پیدا شود	هر که باشد بی ورع رسوا شود
...ورع هر کس که خود را کرد راست	جنبش و آرامش از بهر خداست
آن که ... دوستی دارد طمع	در محبت کاذبش دان بی ورع

خاتمه

...ستی ماند بسی از ذو الجلال	بر روان پاک آن صاحب کمال
...همه درها بنظم آورده است	غوطه ها در بحر معنی خورده است

یادگاری در جهان بگذاشته — هیچ پندی را فرو نگذاشت
اهل دین را این قدر کافی بود — اهل دنیا را همین وافی بود
هر که این ها را بداند عاقل است — وانکه اینها کار بندد کامل است
در جواهر انبیا دار السلام — همنشین اولیا باشد مدام

قطعه

یا رب آن ساعت که جان بر لب رسد — جسم پژمرده بتاب و تب رسد
شربت شهد شهادت نوشیم — خلعت راه سعادت پوشیم
چون ندارم در دو عالم جز تو کس — هم تو میباشی مرا فریاد رس

کتبه المذنب الراجی من رحمة الله الباری ملا یوسف بن [illegible]
جان شاشی توقلی جلابی

سنه ۱۳۳۲